

کتابای مدرسی

۸۶، ۶، ۳۱

نسخه دستنویس

## رساله اساس التوحید

تالیف: حکیم متاله آقامیرزا

مهدی مدرس آشتیانی

با تجدید نظر و تصحیحات

مخط مولف و رحمت الله علیه

۱۸۳۰۹  
۲۰۹۴۷۴



۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب: انسابی التوحید تألیف میرزا مهدی		
مؤلف: میرزا آقاسی		۲۰۹۴۷۴
مترجم:		
شماره قفسه: ۱۸۳۰۹		

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
خطی  
۱۸۳۰۹

۱۸۳۰۹  
۲۰۹۴۷۴



کتابخانه مجلس شورای اسلامی		جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب: انسابی التوحید تألیف میرزا مهدی		
مؤلف: میرزا آقاسی		۲۰۹۴۷۴
مترجم:		
شماره قفسه: ۱۸۳۰۹		

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
خطی  
۱۸۳۰۹



قسمه اولی و ثانیه

فصل

122



بسم الله الرحمن الرحيم  
 سپاس شکر و قیاس و بیرون ز اندازه و مقیاس و نیایش  
 ز رف بی پایان بر ترا زوهم و کجانی نیایش فراوان بی شبهه و الاثنی عشر  
 فاضل الانوار الواعظ القهار مالک الملک الملکوت تعالی آن  
 و الجبروت را شایسته و نیراست که بجلالت با نعم و عنایت شایسته سابقه  
 بمقتضی کلام بحر نظام صنع الله الذی تعین کل شیء کارخانه لاهوتی نشأ  
 عالم هستی را بر طبق نظام احسن است که در بی صفات علم غائی اتم کامل  
 تمام الجهات خود بر حسن نظامات متصوره آراسته و بموجب خطاب که در بی  
 ابتیابا تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارج البصر کریم بل تری من قور  
 آنرا بر احوال ترتیبات معقوله مرتب ساخته و بر اتم و اتقن تعلیمات مکتبه تصفه  
 پیراسته

سزاست

خط

پیراسته  
 ای واهب عقل و باطن جان با حکم تو هست و نیست یکسان  
 ترتیب جهان چنانکه باید کردی بمشابتی که شاید  
 در عالم و عالم اسیرین بیزین نتوان رفم کشیدن  
 و بنیر وی قدرت قاهره باهره نکارستان اقلیم و کجالتان عالم  
 صنع ابداع و نشاء انشاء و توجیه جنس تراشید که مراد قاتل تراقت  
 جمال پیشا احوال انوار جلالت هیال سلسله سلاسل طوان اصل الاصول  
 قوس نفول قواهر اعلون ملا اعلی و صدر نشینان عرش کعبه مقیمان  
 عالم بالآیات سبیل وجود اقلام و قمر هستی بخشن ابرقائم انیت وجود و  
 اولین

خط



و اولین مونس کار فرمای تعلیم عشق شهو ذریع ز کج بند شمر  
 زبده نام جبر پیش احد پایه تحت ملکوتش ابد  
 سر کشیان بی بی بربند عرش و ان نیز چنین درزند  
 مبدع هر چه بود پیش فتح هر چه وجودش هست  
 اول آن بود و خوش حیا هست کنیست کنایات  
 کش مکش هر چه در او گیت پیش خدونی و بند گیت  
 و بموجب به باغت و براحت و فصاحت پایه اتنا امر ناشی از اوردناه  
 ان نقول که کفر فکون مقضی مشیت با ضمیمه ترکیب فو نوبیستان  
 جهان کافیه بین فو قبلون نشان از کون کلمای کوا کون از غیبیه میرا  
 امرای

مجله ای

خط

امر می سراج ترکیب و تخیل و غایه القصای قوس تعالی و صعود  
 مظاہر سراج المثنای صفات علیا و مجالی تسبیح استیعاب بهاد حسی حجت  
 سرای محفل انس و عالم امرای مجلس قوس سر موده شعر  
 توانائی که در مظهر العین زکات فو نون پدید آور کونین  
 چو قاف قدرش در بر قلم هزاران نقش بملوح عدم زد  
 و جواهر زو اهر ان بهای احمد نامحدود و ثنائی نامحدود حضرت واجب الوجود الم  
 النقص و الکرم و الجودی را سرود و باید که وجوبش با ازلت و بدایت مقرون  
 و از سات بدایت به نهایت تیره و مبراست و کمال ذات بیخون الهوتی صفاتش هر  
 دیت و حدیث حق حقیقه هر موق و وجوب حق سبیل جهات الحیات مشون و ان کاف  
 جهات

فیه فیض و کرم و جودی را سرود و باید که وجوبش با ازلت و بدایت مقرون  
 و از سات بدایت به نهایت تیره و مبراست و کمال ذات بیخون الهوتی صفاتش هر  
 دیت و حدیث حق حقیقه هر موق و وجوب حق سبیل جهات الحیات مشون و ان کاف  
 جهات

خط



جهات نقص و امکان شویکایت و کثرت و عدم فقدان و بی پایان  
 و مکان بی متعالی است که لیس غدر یک صیاح و لا مآ و هو الذی  
 فی السماء و فی الارض آله شعر  
 سبحان من یخفی فی لاله الاله و الذی خلق الارض و السماء  
 ای پاک نقص و بی مبرار عدم در وصف کی پیش نه عقل قدم  
 کی کو بسج مجید الوان و صور یا کر صبر شود الحان و نسیم  
 نور الانوار کی که شدت نورش فوق یاقینای بی لایتناهی است و  
 آیات و حدیث در همه چیز ظاهر و هوید است فی کل شیء آیه تدل علی انه  
 و ۴۴ اول و اول البابت آخر و آخری انبساط شعر  
 هر که

خط

هر که خرافیت بقائش نیست اوست مقدس که فانی نیست  
 صانعی که در عشق بذات و حب بعزیت آسماء و صفات تجلی از غی علی  
 و فیض اقدس منع اننی اعیان ثابته امکاتیه و حقایق اکوانیه  
 و تعینات نوریه آسماء و صفات از لیمه مدیه را از صورت اجمال و قضائیه  
 وجودی و هیئت و حدت و بساطت ذاتی بقدر علمی و تفصیل مفهومی جلوه گر  
 ساخته و بطور ابرار نور فیض مقدس قو ابل عیان و اوعیه مقروکان را  
 از کین غیب و تنق خفا بنص ظهور جلوه آید آمده و برای بسط رحمت  
 رحمانیه و رحیمه و نشان فیض وجود و حضرات محسوس و غایب شود و باطل حکم  
 غایت و اتقان صورت تفصیل وجودی و فقی شودی که است فرمود  
 و سالکان

(Faint bleed-through text from the reverse side of the page)

خط



و ساکنان عرصه امکان را از خفیف عدم نیستی با وج وجود هستی و فضای  
 وسعت انتهای جوی رسانیده مشر  
 تجلی حسن مشرق را حجاب و غشا مشر  
 بتنزیل و تشبیه و تقیید و اطلاق  
 بتدی و جبهه تجلی حسته و بها مشر  
 با سماء و اوصاف احکام و اخلاق  
 در صورت هر کجاست موجود مشر  
 بنمود جمال و دست رخسار  
 از فرط ظهور کشت مخفی مشر  
 در عین خفا نمود اظهار  
 تا نقش دیگر ظهور یابد مشر  
 پیوسته نماید او با طوار  
 و بحکم سیر بهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتمیم لهم انه الحق یتمیم  
 الشمس حیث خود را در دل هر ذره بر آنانی و دلیل علی بر وجود  
 و یکاکی

و یکاکی خود تبار داد مشر  
 از قبه عرش تا باوان پاک مشر  
 و طارم چرخ تا بطرف خاک  
 هر ذره که هست آینه غوریت مشر  
 در دیده و کو نظری ارد پاک است  
 اگر نه حش و ائمه جلوه است مشر  
 این نمود و بود عالم را کجاست  
 از تجلی جمال و حدت است مشر  
 در حقیقت آنکه کثرت با قفاست  
 هستی عالم بهر هستی است مشر  
 بی بقای حق جهان عین نیست  
 و با قضا و فوق التماهیات ذات که بی هیات صرف التور و الوجود بودن  
 حقیقت متعالی الصفات بوج خطاب اعجاز ضابطه لم کیف تبریک آنه علی  
 کل شیء شئید بیکان بلی شاید ذات تجرد و تقدس نه از خود گرفته شئوی  
 آفتاب

خط

خط







اقرار میکند و جهان بر یکانش <sup>۲</sup> ایستاد و پشت علیان بدش دو تا  
 ارباب شوق طلبت بیدارنش اصحاب فهم صفت میرند و پا  
 یاد تو روح پرورد و صف تو لغزب نام تو غزل و کلام تو دلربا  
 و فاخر ذات و اصفاست بدون گلهای رنگارنگ حدیقه کارگاه صمدیت  
 و همیشه ماند بودن خود مقرر داشته شعر نظامی  
 ای همه هستی ز تو پیداشده خاک ضعیف از تو توانا شده  
 زیر نشین علمت کائنات ما بقوایم چو تو قائم گدازات  
 آنچه تغییر نپذیرد توئی و آنکه نمرده هست منیرد توئی  
 هستی تو صورت پیونده تو یکس و کس تو بماند نه <sup>ما همه</sup>

۱۳ ما همه فانی و بقای تر است ملک تعالی تقدس تر است  
 تا بتو اقرار حسدائی دهد بر عدم خویش گواهی دهد  
 حکیمی که از کمال حکمت و نفوذ قدرت اراده و شیت بحر مجرب و مولی  
 اولی و رقیب و شریک و خیرین طبیعت تسخیل عالم کون و فساد را با رقم برقیف  
 مرفوع صورت فکریه و نقوش عجیبه آباء علوی و اعمات فعلی و موصفات  
 و آیات بنیات و اخلاص ثبات و الیه شت رایش داده و شجره مبارکه  
 زمینی و آسمانی و لاغریه یکا و زیتها یعنی نفس حیوانیه را با حلی اهر  
 زجانه کاهنا کو کبته قلب انسانی و صباح موقد روح امری و عظمی  
 و نور علی نور عقل استغفار بار و فرموده و انسر حل انست غنی و ملکیت کل  
 اسما



۱۴  
اسماء بر سر نهاده و قامت در دست آن خلق نخت را خلعت کیم  
خلافت کبری در بر نهاده و حکمت طینت آدم از بعین صباغ خیره آن  
گوهر کران بهاد و جوهر نفیس را از طین وحدت صافی قدس و ربطت  
در چهل صباغ عشق و محبت سرشته و آن طایر قدس شیان بهر اردستان  
لاهوئی مکان را پس از دو باغ فصل اسفندین شهر دیو و مزاج و البکایت  
الذی لا یرجح الا نکد ان شاء کون و ساد و انتراج با علی علین عالم امرو  
و موطن تنزه و تقدس و مجمع الاضداد حضرت لاهوت و قرار ملکین جبروت  
و مقام قابضین و جوب امکان و مجمع لهرین حدت و کثرت عالم کائنات  
پودان داده و یکده دماغ آن مست همیش را پس از قطع ساق صدف  
و قدم

۱۵  
و قدم و بلوغ مقام و علم الانسان الملم یعلم از حقیقه شریک با ظهوری محو  
و محو و محو و صیقل کان بهر اجه زنجبیلای قرب نوافل و فرائض و عیناً  
یشرب بهما المقربون سرخشی و انخی سرشار فرموده و شیان وجود  
آن سیم رخ قاف عقل کل و جل انیت و هستی آن های سعادت  
اتما و فرمان مجرای محکم قدر و قضا و موسی طو سینیای عشق و صفای  
از تجلی ذات تقدس آیات و جمال عید المثال خود بصورت فنا فی الی  
و صفاتی و افعالی و آثاری ویرانه و از هستی عاریت بگمانه و به بقا  
خود باقی و بیدار نموده و زبان حال او را بدین مقال مترنم ساخته  
من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چارنجیر زدم بحیره پیر  
اهمیت



۱۶  
و بتو قیام رفیع و تقدیر منافی آدم و حوا هم فی التبر و التجر بر قاطبه  
محکمات برتری داده و آن شاه باز بلند پرواز سرشته برین ابله و غ  
بقام حکیم بعد التوین و جمع بعد الفرق بر حسب دلالت خبر بلاغت ابراهیم  
عند بل الطینی و یقینی و ناسخ آله حالات لایسفا فیها ملک مقرب  
و لایستی مرسل مضمون حدیث فصاحت براءت شحون و لیا فی تحت  
قبای لایعزم غیری و اقی اعلی عرش تکین عند ملک مقتدر مکن و  
ما وای داد و از برین اصطلان راه و مقبران درگاه جمعی که حشانی از معرفت  
آن حضرت و فی و قد حشانی و در تبه ولایت معلی بویضت نبوت بر افراز  
فرمود و خلاصه خاصه آنرا با بر تبه رسالت هم در کوشش و انما از  
نمود

۱۷  
نمود و بتو علم معرفت و نور توفیق و هدایت ایشان بفضیه ملو و ایدان  
و حوزة شیرایع و محل را از ظلمت غماوت و غایت تیره کی نادانی و  
جهالت پاک پایة قدر و منزلت آنها را از هفت طاق مقرر نس کردون  
و نه کنبد افلاک برقرار داد و برای تنظیم مکارم اخلاق و محاسن شیم و  
رفع اعلال و اوزار قاطبه بنی آدم و تکمیل طریق بعثت و بسط سلطه وجود  
رحمت ازین کن جمیع شمع نبوت رسالت آفتاب فلک هدایت  
و شتری برج جلالت و سعادت و بهر چه پنجه رفت و بباله و قمر آسمان  
شرافت و مکرمت و سیادت صدر جریده بهیجا محل قانون صمطفا دره  
بهیضا و غایت خلقت ارض و سماء و صاحب مقام قابضه سید ابدانی  
مقتل



مفتاح كنوز ارباب توحيد مصلح روز رسالت تفسیر و تجسید  
رحمت اسرار الهیه و بزرگ البرزخ الازلیه و حقیقه الحقایق الوجودیه  
اصل الكونیه و مراتب الخضرین اشراف الاولین و الاخرین و الانبیاء و المرسلین  
الذی كان نبیا و آدم بین المآد و الطین محمد محمود و خلافة رب دو د  
انسر و جویا را کی که نفس است چون سرو در طریقت هم میرویم  
هر دوستان که آن نه شایسته است و ساکنان بهمان شان از راه دستان  
احمد رسول که خرد خاک است <sup>تفصیل</sup> هر دو جهان به فراق است  
گفت نیاید که علم پیش برود ختم نبوت بمحمد ص پرده  
مهر که نیکین ان بر بید شده است خاتم او مهر محمد شده است  
کوشش

کوشش جهان جمله کش میوه است هر دو جهان بقیة رب گوی است  
شعشع الهی زلال فرخنده در سرائیل تا ابد آخونده  
چشمه خورشید که محتاج است نیم هلال از شب معراج است  
تخته اول که خرد نقش است بر در مجرب احد نشسته  
شمسه منزهت اختران ختم رسل خاتم پیغمبران  
برگزیده نبوت شریعت را بر وجود محمدش ختم فرمود و طراز این لوح العالی ان الله و ملائکته  
یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و حق آن بوده وجود  
و صفوه عوالم غیبی شهود نازل کرد و بر شریف لولا که خلقت لافلاک  
مشرف ساخت اهل بیت و اصحاب آن سرور و آل امجاد آن سیدین و  
و بشر







۲۴  
 نمودن که روح امری در کالبد خلقی و طبعی می یابد آنست که پس از خدای تعالی  
 و تبارک تعالی است بعد از طوار و آثار و ابعاد و حلقه بخلق فی ظلمات ثلاثه که در  
 میان آنجا و طاری گشته است که بکسب اضلاع و فاضله و تحویل ملکات و ادله صفات جمیده  
 و کمال است پس ندیده و بر ساطع افعال و اعمال سه صالحه و سلوک طریقی مستقیم  
 و تخلیه و تطهیر تعلقات و مخوفات و حکمت و قیام آرا مانعی و شهرات عنان  
 نفس در مایه آرد و برادر از چنگ طبعی و طبعی که سرکش و پرخیا و هم شوش آدمی  
 صورت شیطانی است خلاص نماید و از بند قیام تعلقات و عیونیت عروق و قیود و مرکب و  
 حیال و شبه پرستی آزاد و بتمام شل و طمینان مایل و بخطاب کربوبی  
 انشائی ایها النفس المطمئنه ارجی الی ربک و ضمیمه مرفیضه خطاب  
 شود

۲  
 در پس از طبعی و عیونیت و قیود  
 حجاب من و حجاب

۲۵  
 در ماده و سیر  
 شود فطرت اولیه و طبعیت اصلیه خود را از اناس و طبعی و عیونیت و ارجاس  
 موطن فرق الوصف طبعیت ظاهر و کمال اصلی خود را ظاهر سازد و از این  
 بشریت بر که عقلی و اوج سعادت بدنی و رفی و حصول و حصول بند و  
 کمال ابد اتصال منظریت سهائیه و خلافت الهیه و بطنی بتمام جمع و  
 بعد التلوین و مراقبت صفات تا تنهایی حضرت مبداء المبادی و عیونیت و عیونیت  
 و منتهی انهایات و اطلاق افعال ماده الماده و حبال نقایص و عیونیت و عیونیت  
 شهود و میل باقصی و حجاب عقل نظری و احوال نقایص و عیونیت و عیونیت  
 است کمال حکمیت و نور حکمت و نور حکمت و عیونیت و عیونیت و عیونیت  
 نشانیان عالم قدس عزم مجاورت کنند و با خلوت کریمانه و عیونیت و عیونیت  
 عیونیت



عقل و ساکنان فردوس برین عالم ابردم مصاحبت و لاف  
 مجالست نند و از مدارج سفلی بمجارج علوی و مکارم راضی باکن  
 سماوی ارتقا دیابد و اصل خود جوید و مقتدر خود پدید آید  
 هر کسی که در زمانه اصل خویش روزگاری باز جوید و اصل خویش  
 و مقتدر را از اصل و موطن آید خود که سدره المنتهی عالم جبروت عالم اعلی و قاطعین  
 او ادنی حضرت الهوت است و اصل شود سالک جلالین برین مقام سترگ گردد  
 فقی الصواب و العلم الاخر و ذوقی الحقیقت <sup>این عالم</sup> و فقهی از علم غیبی و مبینا و اود و حقیقتی  
 و کیف بهم الحق حقیقی و یحیون ارجیف الضمن محقیقی  
 و چون وصول باین مقام رسیع اعلی و نیل  
 باین

باین موهبت کبری و سعادت عظمی بدون قائم و توفیق و سائق تهنان  
 حضرت تباری تعالی تعلیم عالم بالاد و اولد مرتین و فوز بر آیت حضرت تباری تعالی  
 صورت پذیرد و در مراتب توهم قرار گیرد و قال سبح الله نوره شارح من عالم  
 الملكوت و حضرت الهوت است این عالم ملکوت السماوات و الارض من لم یدرین  
 چه عیا و ان ننگه الزوس و اخر سان تا بهته النفوس قابل اصل با امانت  
 و اعطاء خیر کثیر و مصاحبت با سکان جلد برین ملائک علی و مجالست با سکان  
 فرار کین جنت ثوی و عالم بالا تعلیم باشند و ام الحافیه هر دماغی را حمل بهار  
 نشاید و بطاسیا و قوای بر بری در غور این کار نباید نشست خرمه و بجای  
 کو هر پاک دور تابناک و اصل جنتان و یاقوت زمان الماس تابان و  
 لؤلؤ



لوگوں جانیں کہان پندیر لکھار دودری ازادوار دہری از  
 قرونیمیم این صلی بر قلبی از انباء بشر میگذازند که قبل عیای  
 آشکورو شریفی طلب علی در برده کی از ارباب نظر و محاسب خبر و  
 البصر مینمایند که تمنی الاولین و قلیس من تأخرین و قامت برای  
 بلخی از افراد نوع انسانی که نمونه کمال است سجانی و بزاج صفات صانی  
 هستند خلقت و من نوعی الحاکم آدی خیر اکثر با قوا و اهل علم علوی مهد  
 و با قوا و سات نشاء امر و محروقات و وطن عقلی هم غرض میا زنده و در سر  
 زمانی از تربت پاک بستان را مکانی کل کامل نیز اجماع مع فقه شری  
 و پیمان علم و فضیلت نیز بند و طینت علینی استانی جهانی حکم و خفایا  
 جهان انبیا  
 انسان جهانی  
 سر

ثم تصورناکم بحیثیه قدس و تقوی و دیانت تخمیر باطنی با صورت ملکی  
 و اخلاق ملکوتی تصویر میکنند و چون در این قرن و زمان که حکم انوار الساعه  
 که این قرن آخر الزمان و طی بساط ماده و مکان است بفرموده ارباب کشف  
 و شهود اصحاب حجت موعود انبیاات علی الرجوع الی البلیات ترقی علوم  
 و معارف و انتزاع صنایع عجیبه و امور بدیع غیر تمام اصفاع عالم کیان  
 سیمای خط ایران که به شهادت حدیث شریف لو کان العلم فی الریاء لانه  
 رجال من اهل فارس از قدیم الایام مجمع علماء فحارم و حکماء عظام مکرر اوبا  
 و شعراء و ااتباء و دانشمندان بی حد و شمار و حشر کمالات صوری و معنوی  
 و صنایع حکم و معارف یقینی و معدن علوم اسلامی و دینی و منبع مستطافات  
 صنایع



صنائع و نشاطات باری و در حق فصاحت و بلاغت و خطابه و ادب  
تالی عرب و فصاحت شعر و سرودن کلام منظوم قطان این خط فائق برگان  
هر مرز و بوم و در فنون علوم عقلیه و معارف یقینیه و علم سلوک و تقوی و امر  
حکامی و احصاء و تصدیق و قرون و ادوار و در علوم نقلیه و علمیه و غیره  
و استقامت بوده و می باشد بدو کمال رسیده و با وجع رغبت و رغبت  
و همت کند خضر و طاق سما مدرس علوم و معارف شده و صفی خیر اراض  
صفی منبع دانش و مجمع ارباب عیش گدیده و انوار علم و معرفت و طرقات  
بارقه عقول کلید و انوار شاره و نفوس الهیه عالم ناسوت را منور ساخته  
و طائران قدس ایشان را در آینه و مرغان بلند پروازان عظیمین مکان  
را نفوس

نفوس قدسیه با بال و پر فضل و انش خود را با وجع ملکوت کشیده و در جهان  
صاف و زلال و صرائق پاک و در مخازن علم و معادن حکمت پشیده و حقیقت جامعه  
انسانی موطن اصلی خود را جویان چون از آنجا آمد آنجا روم گویند و  
بقرای خود که قرار کمین عالم و حضرت جبروت نشانی ملکوت و مبدی فیض  
نزول و جود است عروج نموده و بوجوب این مومست کبری و سعادت عظمی  
دانش جویان بر زمین این سرزمین معرفت پویان عبادتند این ملک و انبیا و فضل  
و ارباب خرد این اقلیم حکیم و السبله لطیف بخرج نباهت باذن ربیه با باده کرام و  
اسلاف فحاش خود اقدار نموده و نقد گرانمایه عمر و سرمایه هستی خود را در قشند  
معارف و ادب و خفا و اهل و کتلتا فیض اهل مصرف خاطر معرفت و خورشید  
را







و چنانچه در نظر نگه داریم چون نیست آن سعادتمندان و فضلداران  
بی آلائش و مقصودشان عالی و عالی از خود نمائی و نمایش بود اجابت  
درخواست ایشان لازم دانستم و نظر بآنکه مقتضای حدیث شریف است که علم  
لله آیه محکم و فریضه عادل و مستقامه و ما خلا من فضل علوم حقیقه و معارف  
یقینیه و ادراکات نافعه مخبر در این علوم سه گانه میباشد و آیه محکم که عبارت  
از علم حکمت و عرفان و دانش غنائیه و معارف الهیه و علم قاضی شناسی و خود  
شناسی انجام شناسی است و احوال اقسام سه گانه است چنانکه  
در خبر بلاغت اثر است رحم الله امره اعرف من این فی این الی این  
و در این آن حکم ربانی الاشیا و کما می طلوع سید رس و عقل کل بوده  
و سید

و سید و حدیث وجود و توحید خاصی و احضار الخاصی و خاص الخاصی و احضار  
خاص الخاصی مقصود اصلی و مطلوب اصلی از دستن این قسام سه گانه و مطلوب  
حقیقی و اصلین راه و تفریق درگاه میباشد مناسب است در تحقیق این بیان  
عاری از برهان و ذکر کلمات بل مکاشفه و سلوک عرفان و قصار و توفیر و بیک  
بر این بین و بقیه و تحقیقات و شیوه و ذکر مقدمات مبنائی محکم از عقل و ضعف  
کمالش در رابع النهار و النهار فی المناد و اشیاء سازم  
بمقتضای این نظم و ترتیب و زما هر ذره خاک افتاده بجائی  
و چون کی از قواعد و اصول و مقدمات و قواعد و اصول و احادیث و احادیث و احادیث  
است که دارای فروع بسیار و نتائج و غرضان بی شمار و بی بسیاری از فروع  
علوم



علوم صلیه و فنون اولیه است و مخصوصاً در مسند وحدت وجود والای  
 اجماع بسیار قوامی شایع باشد لازم است که بیان آنرا بر یک  
 مبانی مقدمات مقدم داشته و بخوانی آنرا تحقیق نموده پس وارد در ذکر  
 مقدمات دیگر شویم و نظر اینکه فلسفه غلام و حکما و ارباب کشف  
 و مشهور اصحاب حجت و خود بر آن خطای و برای این یقینیه و دلائل قطعیه متوقف است  
 و ارباب علوم ظاهر از جهت تعب بطور اجماع که در متون اخبار و آثار نبویه و ولویه  
 و نصوص آیه قرآنی بطور آنان رسیده مرده و غیر قبول سید اندکجا آنکه  
 بضمون آن قاعده پرفایده خبری رسیده و آیه فی و ارد و شریک  
 و اعتقاد باین اصل قویم الارکان و اساس  
 ضرورت

بعضی اصحاب علم اعظم  
 الذین هم الدعا ضام

ضرورت اقتباس و بیان قطعی المبني و لهبیا را  
 مستلزم شرک خفی بلکه شرک جلی دانسته و آن  
 را منافی با عموم قدرت الهیه و سعه فیض رحمت  
 رحمانیه و نفوذ مشیت از لیه و اراده و مشیته و مخالف  
 با قاعده مسلمه لا مؤثر فی الوجود الا الله بل لا موجود فی الخلق الا الله پس  
 فی الدار غیره دیار و صده لاله الامور قول لیه الا کل شیء ماضی و خالی  
 باطل و کل نعیم لا محاله زائل می نمایند با آنکه بر ارباب فیه است اصحاب  
 کیاست پوشیده و سوزنیت که کتب عذابی و هم و غزل مخالف  
 افهام آن طایفه آن و من الیه لیت العکبره و المصداق و کلمات  
 نعت

سوره مدثر



نقش عزت آنها من بعد قوه انکاشا و انعم الحقائق میباشد و کما شایسته  
 نشان و رخاوت بنیان این فرقه قاطب البطل فیض جبار را شایسته  
 و کوازه موافق است چنان قاعده شریفه علاوه بر آنکه بشهادت فهم درست  
 و عقل بخت عظیم قدرت کامله الهیه و معجزات و تعجیب را محقق نموده است  
 و کلام منجی نظام ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها و ان یجری الخلق الا بقدره  
 بتدبیر او منزه و مبین است بمضمون آن در کلام الهی و احادیث نبوی و انبیاء  
 منقول از اهل بیت عصمت و سلالة خاندان شایسته نبوت تقا و ده و ده و ده  
 حکمت و احکام الثمرات ثمره مبارکه علم و معرفت کلمات صمدیه و ادر شده و اخبار  
 کثیره رسیده است چنانکه بمقتضی آیه وافی در ایام طبع و لایس الا فی کتاب  
 مبین

مبین و شهادت قاعده بر پایه کلی عرضی مطلق و ما با تعرض بکلیات منتهی  
 الی مایالات و دلالت فرموده عارف ربانی و مکاشف صدیقی مبرقعه  
 هر چه عارض باشد او را چه میری یا بخت عقل بر این دعوی ما شاهد گویند  
 مطالب حکمت یانیر و مقاصد و اسرار علوم بر پایه و حقایق ذوقیه و ایمانیات  
 آن مخازن علوم و بینه و معارف لدنیه ما توره کلمات نامت آن  
 اوعیه و آکشی و در حشر کلمات نامتایی مذکور بلکه با اتفاق قاطع علم است  
 و محکم علم و حکمت مبنی بر علوم و معارف و ریشه جمیع حرف و صناعات مأخوذ  
 از شکوه قدسی صفات نبوت و مکتوب از آیت صفات جهات ملکوتی  
 آیات ولایت است و کل لطیفه و ظریف منتهی فی و الله الامام  
 ختم کتاب



الحمد لله الذي جعل في كتابه قاعده شرعيه را با ذکر پاره آیات تاظهر بر آن معنی  
 و برخی از اخبار و احادیث و آثار بر آن معصود و مثنی شفع و مخرج نموده و آیات  
 و اخبار مذکور را تا حدیکه مناسب این مختصر باشد تفسیر و تشریح نمایم تا بر یاد  
 در آن سئله و ناظرین در آن رساله معلوم گردد که این قاعده شرعیه مثل سایر  
 قواعد بر مایه معافه و قیاس منسج و حی و الهمام صادر شده و از مشکوئیه نیست  
 و ولایت اخذ گردیده است و اعتقاد بآن منافی با هیچ اصلی از اصول ایمانیه  
 عقاید مذمیه نموده و با فرمایش شیوایان شریعت و طریقت و راهبان طریق تسل  
 بحقیقت مخالف نباشد و قبل از ذکر آیات اخبار و آورده و احادیث ماثوره  
 برای روشن شدن معصود ناگزیر از تهنید چند مقدمه میباشم مقدمه اولی در تشریح  
 ظهور

ظهور این عقیده و مبدی بر ذرات این قاعده برخی از متذللین و همی از متکلمین گم  
 که خط آنها از علم حکمت و ما و تفرع من العلم الاقلید و نصیب آنان از دانش  
 و معرفت و بیسوان اخلاقی است بدون تعین کافی و تقصیر و تجسس و انی <sup>تجسس</sup>  
 از پاره و کلمات غیره و حتمه الدلالات و اشتمال بزرگ و حکیم سرک قاضی  
 الی الاولیادین بر سر <sup>حکمت</sup> تجسس و تفرع من العلم الاقلید و نصیب آنان از دانش  
 که منشأ پیدایش آن قاعده کثیر الفروع و العائده و مبدی و اعتقاد باین اصل  
 حکم الهی و اساسی و ثابت قیاس از زمان فیلوفس بزرگ نام <sup>ص</sup> الحکماء و اهل تائیین  
 و معنی الفلا تفرع من العلم الاقلید و نصیب آنان از دانش حکیم قاضی اندام علی من تائیین  
 فیوضه الله من العلم الاقلید و نصیب آنان از دانش حضرت المرحمه و الزمیه و تائیین میباشند و قد  
 ما



و تمام حکما را در این محین و پیشانیان فلاسفه متاخرین معتقد بدین اصل نموده بودند  
معانی کثیره را از علت واحد تجویز فرموده اند ولی در نظر سودا این دراق  
عقیده این غایبه و کما است بین این فرق صدق این بعضی نظری  
استخوان نظری <sup>یعنی</sup> الحقیقی است و کلمات این <sup>تقریباً حکم باشد</sup> نویسندگان  
قدس الله تعالی علیه ذکر که در کتاب تها فت فلاسفه حاکی از تشکیک است  
فلاسفه قدیم و حکما متقدمین مطابق بر این قاعده شریف است و متوافق بر این  
اساس ضرورت است باینست اقتباس است بلکه از فرمایش خاتم الحقیقین  
الحقیقین و سلطان العلماء المتأخرین محقق طوسی حکیم قدوسی قدس سره  
الشریف در نقد محصل و فرمایش ملک المتأخرین امام المشککین مجتهدین عارفی  
در کتاب

و کتاب محصل و فرموده قدوة العارفين و اسوة المتكاملين چنانچه قاری در  
کتاب محصل غریب الحیج و الوجوه و تحریه <sup>تصنیف قاضی محمد العارفین</sup> بهر دو نام بهر دو نام صدر الدین  
قدوسی علیه ستایش رحمة الرحمن و رضوان و غیر این بزرگواران از فلاسفه عظام  
و حکما از تمام مستفاد میگردد که قاضی حکما را در این محین و جمیع ارباب ذوق و  
عرفان و کاشفین و اگر ارباب تفسیر از متکلمین بر صحت این قاعده شریفه  
اتفاق نسیم نموده و بر استواری آن موافقت نموده اند حتی برخی از  
ارباب بصیرت و اصحاب معرفت و در آیت بر تقدیر فهم مراد فلاسفه و تصور  
موضوع این قاعده آنرا بدیهی و غیر محتاج با قاعده برهان دانسته اند  
و باین روی روشن شدن این دعوی و ظاهر گردیدن این مدعی کلماتی است  
الدلائل

الدلائل ان بزرگواران را نقل مینمایم و نظرها برین در این ادراک میگذرانیم  
 قال القاضي ابوالولید بن الرشید الاندلسی قدس سره الشریف فی کتاب  
 التمهید فی هذه القضية القائل ان الواحد لا یصدر عنه الا الواحد یصد عنه الحق  
 علیها القدره وحين یقتضی عن المبدء الاول للعالم بالخصال الجزئی ویم یطوونه  
 الفصل البرهان فی ما استقر رأی المجتهدین ان المبدء الواحد للجمع و ان الواحد  
 یجیب ان لا یصدر عنه الا واحد قطبا استقر عندهم فی ان الاصل ان علیها  
 ابن جابث اکثره و ذلك بعد ان یطعن عندهم الرأی الاقدم و هو ان المبدأ  
 اشان احد هما الخیر و الاخره الشر انتمی ما اردنا نقله و علامه طوسی قدس  
 سره القدوسی در شرح کتابتینیات اشارات بدین عبارت فرموده است  
 و كان

و كان هذا الحكم قریباً من الوضوح و لذلك وسم الفصل بالتمهید و انما كثرت  
 مناقضات الناس لایه لاغفالهم عن معنی الوحدة الحقیقه انتمی و شارح  
 قدیم کتابتینیات فاضل صفها فی قدس سره الربانی در این مقام  
 میفرماید ان الحكم بان الواحد لا یصدر عنه الا الواحد بدیهی لا یتوقف الا  
 علی تصور طریق فان وقع فیرتدو بالنسبه الی بعض الازمان فانما هو بسبب  
 عدم تصور طریق علی الوحد الذی یعلق به الحكم انتمی و قدوة العارضین حمزه  
 فتاری در شرح معانی غریب الجمع و الوجود فرموده است اعلم ان هذا اصل  
 مسلم عندنا لكن فی تقریرهم ان الواحد الصادر عن الحق قه هو العقل الاول  
 منشی و ذكره آتش فی الرسالة المفصیه و هو لم لا یجوز ان يكون ذلك الواحد  
 له



الصادر الاول عن ذات الحق ثم هو الوجود العام انتهى وانما قسم الدين

رازی در کتاب محصل فرموده است سلسله العلة الواحدة بخواران یصدر عنها

الکثر من معلول واحدنا خلافاً للعلا سلسله المعقول الخ وحق طوسی قدس

سره الفقه سسی در کتاب بزرگ مفسر باید الا شعره قالوا واحدة لا یقتضی

الواحدة ظلم یقولوا اکثر من حکم واحد اما الذات ایضا و نصف الکتاب فخالفاً لکل فی ذلک

و حق میزداری قدس سره در حاشیه اظهار این عبارت میفسر باید ان

من المقدمه برمی اتقانی و الکلام انما یوفی تحقق الموضوع فالتکلیف قالوا ان

کل شیء و حتی واجب الوجود فیه جهات عدیده حسب الوجود و الا لا یصدر

عنه الا الواحد انتهى و صاحب توارق حق لایحی در کتاب بزرگ در فصل سوم

میفرماید

میفرماید فالحق ما ذکره الشایخ القیم من ان الحكم بان الواحد لا یصدر

عنه الواحد برمی لا یوقف الا علی تصور فیه کما ان وقع فیه تردد و بانته

الی بعض الما ذکره انما یوجب عدم یصدر فیه علی الوجه الذی یقتضی

بالحکم الی آخر ما یقول انتهى و امثال این کلمات مریح الدلالات است این

مقام از اساتین فن حکمت و فاضلین بحر معرفت رسیده است بحدیث

که رسایل عدیده و متصفیات کثیره کنجائش از اندر و ما در این مختصر بهین قدر

قناعت میورزیم لان العاقل کفیه الیسیر و الجاهل لا یقنع بالکثیر مقدمه

در آیتین قاعده و انکه از کد این علم بشاری آید ارباب اش و بصیرت

و اصحاب عینش معرفت برای تحقیق مائل علوم رسیده تر میباشند

نظر

مراد از این

نظریه بعد از ابواب جنت موازنی مذکور در مقدمه مسطور داشته اند. اول  
ترتیب غایت و غرض علم منظور مسئله منقوله دوم صدق تعریف آن کلام  
مسئله سوم دارا بودن فائده و منفعت آن علم چهارم بودن موضوع مسئله  
آن علم یا از انواع موضوع علم یا از انواع عوارض ذاتی آن بحثیم بودن محمول  
آن مسئله از عوارض ذاتی موضوع علم هشتم ذکر آن مسئله بلا واسطه در  
ردیف مسائل و مقاصد آن علم هشتم توقف داشتن مسئله بر مبادی خاصه  
بآن علم هشتم شهادت و تصدیق مبره فنی بر بودن آن مسئله از مسائل آن فن  
و از آنجا که ریزه صنادید فلاسفه و عده مشایخ متکلمین در حل معادله و کشج  
مطاولی آن قاعده شریفه در مقامات عدیده و مواضع ششگانه از فلسفه اولی  
در علم

فلسفه

در علم کلام و نظریه یابی از علم ماوراء الطبیعه و بحث مفارقات از فی مافوق الکلیات  
سخن رانی نموده و قلم فرسائی فرموده اند برخی که بضاعتشان از تکریم کلمات  
مزیجات و صناعات و تبحر علمی و دانش و معرفت غرض در فلسفه و مفاهات  
است مجاط قسم هشتم از موازین ثنائیه آن قاعده را حیاتیات متعدده از  
مسائل بر یکبار علوم سه گانه شمرده اند ولی آنکه بطلان ثوابت خیال  
معرفت رسیده و مبادی غایت و بیان بی حد و بنایت دانش پیش را  
بقدم بصیرت و علو قوت پیوده اند و در حق حکمت عقیده یائیه و ارای بر بضاعت  
قدحشان در علم فلسفه ذوقیه مشرقیه معنی و مطلقان از علوم عرفانیه و انی بیاید  
این قاعده شریفه را از مسائل خاصه بعلم اعلی و مباحث مربوط بلسه اولی  
میشمارند



میشمارند و نگاشتن آنرا در ضمن مسائل علوم دیگر و مباحث فنون آنرا از قبیل  
علم کلام که مقصود اصلی آن حفظ عقاید اهل بیت و تسلط بر ادبیه شریعت عزرا و ملت  
و بیضا می باشد و از قبیل آنولوژی و نظریه یونی از علم آسمانی که منظور آن تحقیق  
و علم نیست بجز از مبدا اعلی و علل مقصودی و معارفات قاصد سید و مجرد است  
است بجز آن حدیث و آریاب اصل موضوع و مبدییت برای اثبات پارادوکسها  
است که آن علوم و مطالب اولیه آن فنون دانسته و محمل اصلی و مقرر آلی برای حل  
معادله و کشف معضلات این قاعده را محبت سماع الهی و نظریه امور عامه از  
علم با فو فی الطبیعه میدانند و هر چه این قاعده برزوم توافق علت و معلول در دست  
و کثرت و تخم تعلق اسباب و میناسبت مستفله در یکاکی و اثبوت است که  
تعاقد تحقیق

تحقیق آن بر ذمه علم الکلام باشد از حقایق اشیا و خواص موجودات و احاطه جزئی  
و لغوت کلیه مشا که در حدیث است و بیان کل مثنی در آن فن شریف  
است می باشد و بدلائم این بیان مستقیم الارکان و ضرورت لازم این  
تبیان مستحق البیان حکم موازین سابق الذکر و قوانین مقدم البیان  
بودن آن قاعده از مسائل خاصه فن برزوم علم مسطور است تا ختم تحقیق این  
امر بخوانی هر چند محتاج بر بیان سوافی است علی چون منی این رساله بر  
اختصار است بهین مقدار اقتصار میورزیم و زائد بر آنرا بجز خود موقوف  
مینماییم مقدم بر توم در بیان وحدت کثرت اقسام آنها و ذکر مطلق حکماء  
بارعین و عوفا و شمعین در این باب در فقه اولی و علم با قبیل الطبیعه که  
شاید

سید علوم بحیثیه و رئیس مطلق صناعات نظریه است بمضایق تحقیق و بشقا  
 بیان رسیده است که وحدت نوریت و عشق و محبت و حیات جاری در ذرات  
 و ذراتی و خیریت مطلقه و قدرت و نبوت علم و معرفت غیر آنها از رسل الهی  
 صفات کمال و نفوت کمال با حقیقت وجود صادق و با ذات ظاهر و بذات  
 و مظهره للغیر یافته هستی و بود و رفیق شفیق و بهم و دشمن متعاقب و بهم و دشمن  
 متعاقب هستند بلکه متحد و موافق میباشند و برسان آن حقیقت نور بر ساری  
 بدوران آن دامنه جاری و با حکام آن مملوک و بنواص آن متصف با اختلاف  
 آن مختلف میگردد و همچنانکه بر تو آن حقیقت در صفحه اذنان و موی اصل و پرتو آوی  
 ما بهیچ حقایق امکان و تابش آن نور سعاد است ارضین در کتاب الفیض ظهور  
 مضمونی

مضمونی بی اسباب و جلوه آن مابالذات تحت و مظهر عدم و نیستی در مجالی  
 افکار و مطالبی نظار از اقوال شارح و معارف مستغنی و از حد و دود  
 رسوم و کوشش بی نیاز است تجلی آن ام المعادن کمالات  
 حقیقه و حریم خیرات و برکات و جودیه در عالم غیب شهود در کتاب  
 آفاقی و ظهور خارجی استکفی بذات و غنی از کافه حیات و حیثیات میباشد  
 بلکه بذات خود پیدا و بحقیقت خود در همه چیز ظاهر و مبداء است لایکافیه  
 مشیی فی الظهور و لایکافیه امر فی البصیر و الانوار

چراغ هدایت و نور است پیدا  
 بغیر نورش نمی گردد و مبداء

چرا که در بغیر خود مبداء است و در شمس و یونس و جاشیده و شروق و شروق



نور در پیمیل و شالش همه چیز رسیده و لعلان حال ذات بیانش  
 و کمال خویش ساری و آب حیات حقیقت بی زوالش در اوجیه تعینات  
 اعتباریه و حیات قدرتیه بهره جاریست شعر  
 وجود اندر کمال خویش جاریست تغیث  
 (تغیث امور را اعتباریست) همچنین مفهوم وحدت جلوه آن حقیقت  
 در موطن اذنان بیدارست برای همه کس معلوم و لکنه ذات خویش  
 از عین خفا قش فقام و او نام مکتوم و عقول بشریه و مدارک محجوبه  
 الحجب ظلماتیه و نوریه عالم اسکان از نسل بقدر ریای بی پایان غیب  
 ذاتش همیشه محروم لایحیطون بشی من علمه فضلا عن ذاته شعر

بکجه ذاتش خرد بر و پی اگر رسد حسن بقدر ریای  
 لمعات و میر متعالیه الصفا نش در همه جا پیدا و اشرفات آفتاب  
 حقیقت ظاهره بذاتش برای همه کس ظاهر و هویدا است و انوار بویست  
 رفیع الدر جانش سیرمان رحمت اسع مشرق ملکوتی آیاتش در حقونم  
 حقایق قاطبه موجودات ساری داشته قمر با زرع حقیقت قدسی جبات  
 و آب زندگی و حیاتش کما در انزل من السماء و فسات اودیته بقدر کجریان  
 رفیق موافق نامتناهی کما ذاتش یعنی حقیقت وجود در افاق دراری و دراری  
 جدا شیا و جاریست مرا تبش افخه بی حدود نهایت در جبات فیه بی  
 مبداء و غایتش همچون مراتب انوار در ظهور و اظهار بشت و صفی غایت  
و کمال

و کمال و نقص متفاضل است حقیقت مقدسه اش بر چند فاضل و کمال  
و بیخود خیرات بر کائنات منبسط و جوی کاف و حسنات است چنانکه  
حقیقت مقابلهش معدن نقصانات و مخزن لیسات امکانات و مشار  
شریعت هم عداست است پس قریب بید و هدایت منش در خیریت  
و نیکی و بعد از آن سرمایہ برزخشی و بدیست بدایت هر چیز از او است  
و نهایت بر خیز و بدست قیامت و تالاشیاء و الهیاء المبدیة المتعبد  
هر چه گوئیم از آن افزون است هر چه دانیم از آن بسیر است  
مثل کلمات مکمل شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء و مثل کلمه  
مقابلها که شجره حنیفه است من فوق الارض بالمانن قرار و بقا و هی الحق  
و ما سواها

و ما سواها عاقل باطل فاما الباطل فیه رب جفا او هی الباقی و ما سواها  
عقل و اثر زائل کسریه یقین بحسب الطمان ما در مراتب ظهور اش ارفع  
و صیر سیردن و درجات تجلیاتش روز افزون بسیاری جلالتش  
بنو که کجایکی داشت و است و شمارش کسراتش محقق باطل حقیقت  
قدسی آیات است و است لایزیده کثرت اعطاء الوجود و کرام و جلالتش  
الوهاب تلخیص فی اشارت و انارة از عرصه این بیانات و همه المبانی  
و الیاتیات بر یکجا بروز و عرصه ظهور رسیده که مفهوم و حدت همچون  
متحد متعلق و رفیق موافق خود را از عرف بسیار حقیقت نوریه بسط او  
در عایت بطون و احتضار است ولی از آنجا که به حکم قل الروح من امر ربی  
احتقا مقتضی



مسقط الرأس نفس ناطقه انسانی فضای وسعت و فضاوتی عالم  
 امر و حضرت جبروت اعلی است و نشین اصلی و موطن اولی ان اعظم کون  
 و آموخ کمالات ربانی و صفات بجاتی ثناء قدس و سمار الملکوت است  
 میا شد و فطرت عقلی آن طایفه قدس بسیار لطیف و وحدت و لای جزا  
 و باطنی معجز نموده اند و از جهت جنبه خیالی که جهت توحید و انصال او عالم  
 و ارض عقلی طبیعت و شجره خیمه احتیجت من فوق الارض با الارض مترادف بود  
 است مناسب با کثرت مجالس با خلافت غیرت است بمقتضی لزوم خیریت  
 بین درگاه درگاه و وجهی کثرت بین عاقل و معقول و وحدت و نظر عقل  
 ایند اعرف کثرت در نزد خیال اوضح و اکشف می باشد و هر یک از آنها  
 احوال است

اعرفیت و اوجیت و در نزد عقل و خیال را با التوحید قسم می نمایند و وحدت  
 را بکثرت تعریف می بیند و کثرت را بوحده تعریف عقلی تعریف می کنند  
 و مقصود از امثال این تعریفات و مطالب از اسباب این گونه که اکشف  
 و توضیحات ساده و آسانی که در عین انسان جلوه ظهور نموده و در عقل  
 نظری و در کتب و بی حصار نگاشته و در تجلی نگارده باشد و بی شک مقصود  
 از این تعریفات عقلی و کشف اسی و صرف قیسه ذکر چهار علامات مجرد تعریف  
 بر بیان نهایت اشارات عبارتست و تبدیل اسی با اسم دیگر و افعالی با فاعل  
 دیگری که در نظر شونده اعرف از ادوات و مستی اکشف می باشد و نهایت  
 بیان اقسام وحدت و مقابل آن که از جاتی ابرقی مادی خود بخود می توانی  
 است

در بیان این  
 مقصود از اسباب

نکته در این  
 است که در این  
 مقصود از اسباب

مسلم بن الحجاج

۶۰  
 است پس موقوف بر بیان حقیقی ریشی و نکته وقتی می باشد که در  
 محل خود مضایب بیان و حد ظهور نیان رسیده و صادر این مقام  
 بیان احوالی آن قناعت نبرده و تفصیل از آن بقصی لکل کلمه من حیث  
 مقام محل اصلی و مقرر اولی خود را می نمایم **چنانکه** در نظر ساطین حکما  
 مسا اینم و در نزد متوغلین حکمت یا تیر و خلاصه روحانین مصداق بر  
 حقیقی و فرد بر مفهوم و منطبق بر طبعی در مصداقیت آن مفهوم و محل آن  
 طبیعت بر حسب احتمال مطابق با وجود امکان و اوقا با وقوع از آن قسم  
 خارج نبوده و از آن احتمال بیرون نیست اول آنکه در اتزان آن مفهوم  
 مصداقیت آن طبیعت از کافه جهات اعتبارات مستقی و ارفاقا طبعی  
 و از اطلاق بر هر احوالی و غیر  
 و از اعتدال بر هر احوالی و غیر  
 و از اعتدال بر هر احوالی و غیر

21

حیثیات اضافات بی نیاز بوده و باطل نظر از جمیع ضمایم علیه و تاجیه  
 حیثیات تقسیمی و تعلیلی بدون کلیه وسط ثبوتیه و عروضیه آن مفهوم  
 از ذات بذاته آن فردا متراع شود و محل آن مفهوم و صدق آن طبیعت بر  
 چنین مصداقی بر آن تقدیر بصورت ذاتیه از تیره مدیه باشد هم چه صدق  
 وجود و موجود و نور و نور و موجود و واجب غیر آنها از صفات جمالیه  
 و لغویات کلیه بر ذات قدوسی آیات حضرت نور الانوار و مبدء المبادی  
 و احب المجد و المراتب الذی هو الواجب الموجد و من جمیع الجهات الحقیقه  
 الخالی کبریا و قد است اسماء و محبت صفاته که ذات مقدسش بر حسب کثرت  
 حقیقت و تخوم ذات بی پایان و لذا استعمل از کاف جهات استعارات بدون  
 غیر صفاتش که او را از جهت ظاهر و باطن و حکم و برهان و در هر یک از اینها



فقط اضافات حشیات منشا ارتزاع آن مقامیم و صدق حقیقی  
فرد واقعی ان طبایع و حقایق میباشد دوم آنکه در ارتزاع آن مفهوم  
و صدق آن طبیعت از حشیات تعلیلیه و وسایط ثبوتیه بی نیاز نبوده و  
از حشیات تقیدیه و وسایط عرضیه مستقی باشد همچون صدق نوری  
و موجود بر وجودات فاقرة الذوات جازیه الحقایق و الهویات غلهانی  
الجبور و الانیات تحلیله نفسیه و طبیعی و عقلیه و امریه و صدق آن مفهوم بر همین  
فرد و صدقاتی بصورت آنیه غیر از این میباشد سوم آنکه در ارتزاع آن مفهوم  
و صدق آن طبیعت بحشیات تقیدیه و تعلیلیه محتمل و از هیچکدام باطل نیست  
و عرضیه

و عرضیه مستقی و بی نیاز نباشد همچون صدق مقامیم منزه بر این وجه  
و هیات عرضیه ظلمانیه و حیثیات مکانیه و صدق آن مفهوم بر همین فردی  
بر آن تقدیر با مکان خاص عاری از کافه ضرورات آنیه و ازلیه خواهد بود  
و بین اینها قسم سه گانه قسم اول فرد حقیقی با تکلف آن مفهوم به صدق  
و اشی و نفس الامری جاری از جمیع ثواب مجازیه و بری از کافه جهات  
تاویل آن طبیعت حقیقت محبوب بلکه اصل و مقوم و مقام و فوق انقسام  
آن حقیقت میباشد و قسم دوم هر چند از ثواب مجازیت و جهات تاویل  
قسم سوم دورتر است بلکه منظر آنکه بعد از آنکه کل الجواهر بر حقیقت مکتفی گردید  
و مقام ردیت ملکوت ارض و سما و مشاهد حقایق اشیاء کما هی برنسیده  
از لغزده





فنا کنیم حیثیات بی نیاز باشد. بگویم باعتبار وحدانی وجود خارجی و  
تحقق نفس الامری صرف وحدت نفس آن حقیقت باشد و در وطن تاثیر  
الواحد و نظر حدید البصر عقل و در بین فکر و فکر و قریب مغل بابت میان با  
وحدت که متصف بوحدهت زائد بر آن ذات باشد نشود بلکه مفهوم  
وحدت از حقایق ذات و تخوم حقیقت آن چیز با غزل نظر و غفلت بر ارکان  
حشاشات<sup>۱</sup> تعلیل و تقیید و نفی قاطبه اضافات فنا نم و حیثیات جوید  
و عدمیه و بدون مضموع جمیع وسائل حیثیه و عروضیه بدانه و لدانه اتراع شود  
همچون اتراع وحدت تصرف و تناسل<sup>۲</sup> جوید و صدق آن حقیقت بر ذات مقدسی  
آیات مؤشیر بر آنست بود تعالی شان و تقدست آید از او احد بوحدهت

میشین

حقیق اصلیه گویند و این قسم فرد واقعی و صدق حقیقی وحدت نیست  
و صدق وحدت بر آن بضرورت ذاتیه از لیه ابدیه سمدیه است اگر چه  
وحدت از تخوم ذات احد و که حقیقت آن بدون تفسیر تعلیل اتراع نگردد  
و در نظر عقل مغل بدو چیز نشود ولی معروض وحدت در انصاف بآن محتاج  
بود و در عرض حقیقت تعلیل نباشد اگر چه احد بوحدهت تقیید غیر حقیق  
گویند و این قسم یعنی واحد حقیقی که بمعنی اعم اطلاق میگردد و بدان اراده میشود  
و احدی که در انصاف بوحدهت از وسایل عروضیه و حیثیات تعلیل بی نیاز باشد  
اعم از آنکه بدو چیز یعنی بدات و وحدت میان با آن ذات مغل شود یا اگر نفس  
وحدت همین آن حقیقت باشد و بر آن تفرع اعم از قسم اولی خواهد بود و بدین  
معنی

معنی بر واحد جنسی و واحد نوعی و واحد شخصی و عددی اطلاق میشود چه وحدت  
 بعضی مزبور را که وحدت عامه ملحقه باشد بدان اطلاق و مفهوم مفهومی اراده شود  
 در این صورت بر واحد جنسی و نوعی و امثال آنها اطلاق میگردد و اگر آن  
 اطلاق و مفهوم و عددی بعضی بر واحد عامه و جدید اراده شود در این صورت مساوی  
 با وحدت شخصی غیر عددی نام و فرقی انعام و احیی و علی میباشد و اگر وحدت  
 خاصه محدود و مقیده اراده شود آنرا واحد عددی یعنی احصی گویند و وحدت عامه  
 و شخصی یعنی اعم را باعتبار یک بر وحدت تعقل و عقل نفوس و واحد بالانصال  
 و واحد بالاجتماع و نحو آن تقسیم نمایند چه واحد شخصی یعنی مزبور هرگاه در حسب  
 خارج از جهت نیست زیرا که صاحب وضع و قابل شارحیه است  
 آنرا

آنرا نقطه گویند و اگر قبولی وضع نماید در حسب ذات و فعل از ماده ای یا از ترکیب  
 نبات از نفس نامند و گاه این قسم از وحدت یعنی وحدت عقل نفوس  
 شخصی و شخصی با و حسب نفس قدس را وحدت حقه تعقلیه خوانند و هرگاه  
 در حسب خارج قسمت پذیر بود ولی قیمت پذیر قس آن بالقوه باشد آنرا واحد  
 بالانصال گویند و اگر بالفعل در خارج قیمت شود آنرا واحد بالاجتماع و  
 بالترکیب خوانند و قسم اخیر هرگاه جمیع آنچه را که روی ممکن الحصول است  
 باشد آنرا واحد بالانعام گویند و اعم از آنکه قیاس است در حسب وضع یا در حسب  
 صناعه یا اعمت یا طبیعت یا شد و الا و احد لا بالانعام باشد آنرا کسر  
 نامند و اگر مفهوم وحدت از کثرت ذات و احد انشراح نگردد و در نظر عقل بود  
 چیز

بسیار است و اینها را  
 گویند و اکثر از حسب  
 ذات هستند و از  
 باسند از حسب فعل



چیز مخل شود در انصاف بوجهت محتاج بواسطه در عرض چیست بقید به  
 وجهت حدی که در آنها متصف بوجهت واحد حقیقی باشد بوده باشد  
 آنرا واحد غیر حقیقی خوانند و جهت وحدت در آن قسم یا مقوم امور است که  
 باعتبار اشتراک در او آنها را واحد گویند و یا عارض بر آن امور است یا نه  
 مقوم آنها باشد و عارض بر آنها در تقدیر اول اگر آن امر مقوم بنفس آن  
 امور باشد آنها را واحد بالجنس و مشارکت در آن امر را محالست خوانند  
 و اگر فروع باشد آنها را واحد بالانواع و مشارکت در آنها محالست گویند و آنها  
 در فصل با آن قسم مساوی باشد و بر تقدیر دوم اگر آن امر عارض بر موضوع آن  
 امور باشد آنرا واحد بالموضوع خوانند و اگر محمول بر آنها باشد آنرا واحد  
 بالمول

بالمحمول گویند پس اگر آن محمول کیفی باشد اشتراک در آنها مشابست خوانند  
 و اگر آن محمول کم باشد مساوات آن محمول وضع باشد مطابقت آن محمول  
 اضافه باشد مناسبت نامند و بر تقدیر سوم که نه عارض باشد و مقوم  
 بلکه اضافه محض متصف در آن امور و مناسبت خاصه با آنها باشد همچون  
 مناسبت غلظت غلظت نفس انسانی بیدن فرغانی بر جاتی یا غلظت یا دشت یا ملک  
 ظاهر بر جسمانی آنرا واحد با اضافه خوانند و چون شرافت و محال بر وجود  
 وحدت و مطابقت غیرت و عارف مقهوریت کثرت عدم اتلاف است پس  
 هر چه بوجهت نزدیکی و اکثریت دورتر باشد از آنچه بکثرت نزدیکی و از وحدت  
 دورتر است شرفی محال میباشد و بنابر این شرفی محال و اتحقاق تمام واحد  
 بوجهت

و محمول بالضمیمه





حصول نوعی تخیلی از انواع کثرت غیر نموده از غیر امکان بیرون است محققیت  
عدد و حیرت کثرت نیست مگر تکرار اعداد و الف و حداث که بدون تشابه  
مبدء تکرار و تشاکل و حداث مشابه تالیف صورت پذیر نیاید و چون  
تصور تکرار و حداث تصور سازه و چه حکم صرف الشیء الایتنی و لا یکرر  
تصور تکرار و حداث و محض تکرار تخیل بالذات و متعین من جمیع الجهات است  
و قیاس و حداث تصور حقیقیه از انواع کثرت و بدون آن یکی از اعداد است  
و حداث اقسام آن غیر متعین العدول و بر خلاف حکم <sup>(درین)</sup> کافرا فهم نموده و بر آ  
عقول است و لقد کفر الذین قالوا ان الله الشکاشه و از اینجا است که در ایجاد  
مردمان از اول بیت قدس و حضرت اعداد و خطبه ثوره از نیایع مکتوبه  
فخازن

فخازن علم و معرفت خصوصاً قطب الاقطاب و اثر توحید و غرض ان اعضا  
شجره طیبه تغریه و تجرید یعویب الدین امام الموحدين امیر المؤمنین علیه آلاف  
تحیات و تسلیات و السلامین که که تحقیق این تقدیس ربانی و تجید سبحانی با علی مرتب  
نصاب بیان و تحمیل رسیده است و تکرار و تکرید و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار  
خطبه مردیجه فی النجاة و الالین معرفه الله و کمال المعرفه الصدیق و کمال  
و شهادت کمال موصوفانه غیر الصفة من صفة سبحانه و قدره و من قرنه قد قناه قد  
قرناه و من حیرناه قد حیرناه و من شاکر الیه قد عده و من عده قد عده و من قسأل  
تکلم قد عده و من قال علی قد اخطی منه و قال فی خطبه آخری و من عده قد عده  
و من عده قد بطل از دین خطبه آخری منه و الواحد با اول صدق الیاتی لا یغنی کذا  
و سلطان

المصلح من  
و کمال توحید الاله  
و کمال ادب و علم و حکم  
و کمال شهادت کمال  
و کمال موصوفانه

وسلطان العالمين سيد الكونين وجميع المخرج امام الوري مولانا ابي  
الحسن الرضا عليه آلاف التحية والثناء في خطبة مروية في آستان قدس قزوين  
مقصود من فرموده است احداث بنا وبل عدة ظاهر لا بنا وبل الجبايشه وپنين  
در روايتي كه شيخ الاسلام و رئيس المحدثين شيخ صدوق ابو جعفر محمد بن علي بن  
موسى بن بابويه القمي قدس الله نفسه الزكية ذكر كتاب توحيد و كتاب فضائل  
الموصيين امير المؤمنين روايت نموده حق اين تصنيف بخود في مستوفى شده  
و بتفصيل على درجات بيان و اكمل مراتب ظهور رسيد است باستناد <sup>للسلسل</sup>  
عن المقدم عن <sup>شيخ</sup> محمد بن عيسى قال ان اعرابا قام يوم الجمل الى  
المؤمنين فقال يا امير المؤمنين اقول ان الله واحد قال فقل الناس  
عليه

عليه فقالوا يا اعرابي اما ترى ما فيه امير المؤمنين من تقسيم لطيف قال ايها  
المؤمنين و قوله فان ما يريد الا اعرابي هو الذي يريد من القوم ثم قال  
يا اعرابي ان القول في ان الله <sup>احد</sup> و الله على اربعة اشياء فوجهان منها لا يجوز  
على الله عز وجل وجهان يثبتان فيه اما الذان لا يجوز ان عليه ثم يقول القائل  
واحد يقصد به باسلا و اخذا ما لا يجوز لان ما لا ثبات في لا يدخل في باسلا  
اما ترى انه كفر من قال ثلث ثلثه و قول القائل هو واحد من الناس يريد المخرج  
من الجنس فخذنا لا يجوز لانه تشبيه بطل ربنا عن ذلك ثم و اما الوجه الثاني ان  
يثبتان يثبتان في قول القائل هو واحد ليس له في الاشياء شبهة كما لا يتبادر  
القائل انه عز وجل احدى المعنى يعنى برأيه لا يتقسم في وجوده لا عقل و لا وهم  
كذلك



کذلک ترش عروجل انتهى و اما آنچه در دعای مأثور از امام الموحدين است  
 انا جدين زينا العابدين عليه صلوات الله وبرکاته رب العالمين اعدا  
 بدین در دهر الدامرين وارد شده یا آیهی کتبه الله علیه العبد یسجد  
 و حرکت هر دو جمیعاً لا بشرطی اطلاقیه است که هر آیه غیر متناهیست و در حیات  
 نامحسوسه احوال متنازل نزول و در حیات ظهوری ظهور انوار و برزآباد دار  
 سیرت شمس و یسره طلوع آفتاب غیب مغرب حدیث و احدیت آن حقیقت معلومه که  
 عین حقیقت خود مطلق و نور صرف است متناهی و عین و مدی و شعی نور الانوار <sup>جلیلت</sup>  
 عظمه و تعالی که برایه است میباشد و آن حقیقت را رسم و مقوم و مبده و اصل  
 و تمام و روح و عاقل آن مرتب و در طول آن در حیات رابع ثلثه و قاسم اربعه

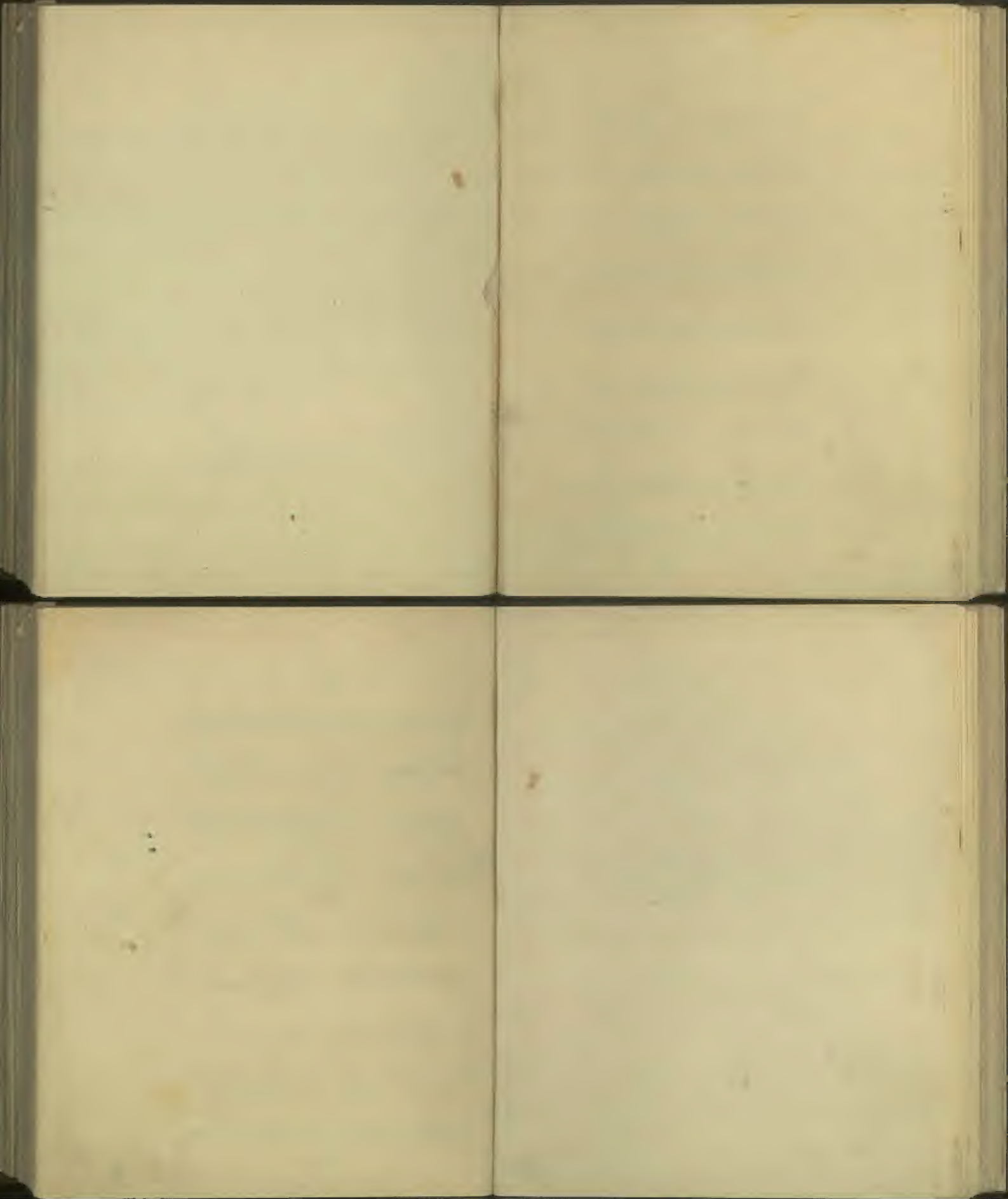
و مابقی خمس است بحال غیر اسم و ثلثه است اسماء و ما یکون من نوری  
 ثلثه انا هو ربهم و لا یخلفه الا هو و لا یستهم و لا یفنی من ذلک الا کثر لا یجمعهم  
 عدد بی نهایت و بی حد از یکی و یکی بدون راعده  
 بقصود و خواص نامحدود کشته بر یک زنجیر و محدود  
 حیدر و تنهایی مبد و نهایی جل جلاله و حدت آمد زانکه و بسیار  
 و مراد بوحیت عددی که در سایر ما ثورات از معادن و حی ربانی و مخازن  
 علم سبحانی از جناب کبریا فی تعالی شانه نفعی گردیده و حدت عددی بشرط لا است  
 که ثانی ایشان و ثالث ثلثه و رابع اربعه و خامس خمس و اصل در باب علم در  
 عرض مراتب در باب شان چنانچه قال الله لا تقدره العینین و شین انما یظهر  
 و احدی

و احد لغیر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة و مقصود از کلام خداست غایت  
نظام و اعجاز توأم حضرت زین العابدین و امام المومنین که تشبیه کفایت ظهور  
نور است و این وجه کریم و ذات متعالیه الصفات نور الانوار است استیلا  
در راسب قوس نزول وجود و حضرات خمس تعلیقات مرتب بچهار تکاملات و  
ذرات حقایق موجودات با تصاف باحدیت مرتبه ذات مستحیثیت  
و در کسیت صفات و عقاید من جمیع الجهات و وجوب جمیع اشیاء بکیفیت  
ظهور و در ذات لا بشرطی مضمینی در راسب انقباضی عداد و در مراتب محدود و کثرات  
حصول اکثر استیلا که ظهور تدبیر نور آن حقیقت بدون انشلام و حدت بقدر و کثرت  
بسلطنت آئینه و ادبیت جود و بکار آنگاه حدت مرتبه حقیقت و بر اشیاء متصوره آن  
میباشد

میباشد چه وحدت لا بشرطی مانکه از حدت است خارج از عدد و محدودیت است  
مقوم و اصل آنست باین حال ظاهر در راسب عداد و تجلی بدرجات  
و محکوم با حکام آنها است مراتب عدت غیر مفصل احکام و نظرات آرد و این  
و حدت مرتبه میباش چنانکه حقیقت مقدسه جناب حق تعالی شانده  
جلت علیه از حدت است غنی از عالمین بی نیاز از کونین و خارج لا بالمیابیه از  
اقلین و شایقین و مقرر از هر نقص و مشایب است از حدت است و صفات حدت  
سمات منزه آیات اصل منشأ و مبدأ المیادی و علمه احلل قاطبه شایان و کس  
و جودات سماوات و عالم ارواح و انبیا و اولاد اشیاء تجلی و درانی افسر افان  
و متنی الی تمام حکایات و غایه الغایات قاطبه لثواب و تجلی با و احقای و صور وجود است  
و ظاهر

بکار آنگاه حدت مرتبه حقیقت و بر اشیاء متصوره آن









سبحان من اظهرنا سوره الانا مودتا قبا ثم بداني طهره ظاهر في صورة الاقل والاقبال  
 وارتباط حال بين احد عدو مثال ارتباط بين حق وخلق بمقتضى <sup>مقتضى</sup> وجوده  
 وگشت کرا مخفيا فاجبت ان عرف فخلقت الخلق لكي عرف <sup>مقتضى</sup> حقيقته  
 برخی از عرفا داشته اند که در بیان ارتباط فرموده است قلوا له ولولا الملائكة  
 التي كانا خلقناهم ما يبدون فينا واضطرابنا فصار الامر مستوحشا لياياد والياتنا  
 فاحياء الله الذي بدى بخلقهم بيننا وكننا في احوالنا واعيادنا وانا ما يوسع  
 بلا ثم فنيا ولكن في الاحياء واحد نصف اثنين وثلاث ثم درين اربعه  
 آن مثال نسب لانه ذات حق واما ذات منت به وجود معدس است  
 محال اما فيه وفسيد واثبات انهم بمقتضى كل يوم يوفى شان ظاهر كونه  
 عدد

عدد معدود مثال ظاهر شدن صور علمه تا اعيان ثابت از ايه وجود و جودا  
 مكتوبه و مكتوبه و خلقه و امره يميزا شد  
 و چو كل زكركت كشت ظاهر که او در وحدت فروست باير  
 چو كل از دوی سبی هر یک سبیا بود از خبر خود گستر بمقدار  
 بود موجود را کثرت برونی که او وحدت دارد خبر درونی  
 بارتد مکتوبه برخی از فلاسفه قدام حکماء حکام تعلیلیه بودن الامر در کلام امام همام  
 علیه آلاف تحیات الله الملك العلام برای رفع توهم سبط فیما غورث و تعددین  
 لئلا کم که عدد را مبدی پیش عالم و نظام آن میدانند و چون بین ثبوت و نفي  
 و حی بجان و مرد و یا تراصعادن علم ربانی قرار داده اند و خبر فرموده خبر از  
 استقامت که ما موجودات را صلاحت و اصاله را در وجود و جود از  
 در اورداده اند و ما موجودات را در وجود و جود از

و ظاهر مستفاد

و حدیث شریف را بدین  
 یخبر من فی سوره الانا مودتا قبا  
 و فیک سبیا من العباد  
 و هم یومنون بالاسلام  
 و انتم یومنون بالاسلام  
 و انتم یومنون بالاسلام  
 و انتم یومنون بالاسلام

استقامت در نباشد ولی هیچی که مبادان اشاره نمودیم تحقیق نزدیکی تر و  
قبول نزار تر است از این میان قویم الارکان بطور و شکات بود و بیان  
رسمی است که از برای وحدت عددی در عرف حکمت و مطلقا اهل معرفت  
در اطلاق است که یک اطلاق نفی آن از وجود حق نشود و اجماع دیگر اطلاق نفی  
آن جایز نیست اما شرافت عظمی اصحاب حکیم بزرگ فیلسوف سترک  
خدا غورث یونانی وحدت را بود و دیگر بوحث قبل الهم و وحدت مع الهم  
و وحدت بعد الهم و وحدت مع الزمان تقسیم نموده و وحدت قبل الهم را بوحث  
امر باری تعالی و وحدت مع الهم را بوحث صادر اول و وحدت بعد الهم را بوحث  
فصل و وحدت مع الزمان را بوحث عنا صرور کتابت تخصیص داده اند و تخریب  
دیگر

دیگر وحدت را بوحث بالذات و وحدت نسبت به اعظم حکماء و وحدت  
صدور و کلام و غیره و تقاطع اعظم عالم محل بوحث ششخصه و وحدت با عرض  
و وحدت با العرض را بوحث یک مبدء و عدد و می باشد و اقل در عدد نیست و  
بوحث یک مبدء و عدد است و اقل در آن نیز می باشد تقسیم فرموده و  
وحدت بالذات و ترات کروی جبات مبدء و مبدء کل تخصیص داده  
و وحدت با العرض غیر داخل در اعداد را بوحث عقل فعال مثال زده است  
و وحدت مطلقه را ساری در قاطبه موجودات لازم غیر فکال ذراتها و استغفا  
از وحدت باری تعالی دانسته و شرافت محال هر موجودی را بطریق وحدت و  
لای تفصیل الحلی و مقصود و مثال آنرا اعلی کثرت مستند نمود و اینست  
و اکام



و اکارم فلاسفه ائمه و افاض حکماء و یانین از دیا و تکثیر معلومات  
و تقاضا عطف ترکیب کثرت محمول از اوجیب شداد بساطت و از دیا د  
و حدت مبدء اعلی و علت اولی دانسته اند و از باب ایت و عرفان و  
اصحاب شهود و ايقان و احوال مکانی و معاینه بود و دیگر حدت کثرت از اوجیب  
و کثرت تحقیق و اضافیه تقسیم نموده و فرموده اند که وحدت تحقیق عبارت از لحاظ  
ریشی است بیا هو غیر متقسم و احد و محسب یعنی لحاظ اتصاف ریشی است  
بوحده و لا بشرط سازج از هر گونه محدود و نالض از هر اعتبار یک شعر کثرت  
و نمودن با ثبوت و عدم و غیرت و دیت باشد یعنی که جمیع مقابله با کثرت  
و معاندت با ثبوت در او ملحوظ نگردد چنان است بار خود نمودن کثرت و شعر  
نوعی

نوعی از ثبوت منافی با وحدت خالصه سازج از هر قید و عاری و بری  
از هر گونه جدائی و معایرت است و وحدت اضافیه لحاظ ریشی است بمال  
تقسیم بیا هو غیر متقسم یعنی لحاظ ریشی است از جهت اتصاف بوحده  
بشرط لا مقابله با کثرت و معایرت با ثبوت تحقیق که مقابله با کثرت معایرت  
با ثبوت در او ملحوظ شود و کثرت حقیقه ملاحظه ریشی است بیا هو مکتروه  
متقسم و نظر در امور متعدده است بیا هو متعدده و کثرت جمیع که آنچه شعر  
بوحده و ایتلاف و موافقت و مرقت با ثبوت حتی معایرت با وحدت و معایرت  
با یکا کلی و ایتلاف که در حد آن لحاظ جهت اتحاد است در او ملحوظ نگردد و کثرت  
اضافیه لحاظ امور عدیده کثیر است من حیث آنها مکتروه و متعدده باللحاظ  
مقابله

مضاف به این است که چون اینها در کثرت اضافیه لطاف امور دیده  
 کثیر است و چنانچه کثرت در مضافه لطاف مضافه است و در صورت  
 و موار اضافیه آنها جهت اتحاد و یکا کثرت از جهت دیگر غیر از جهت که آن امور  
 آن جهت متعدد و کثیر میباشد و این جهت ارات را در اسماء است  
 صفات مجریمه و جوبیده و لازم بشود که آنها بطور مود و فرموده اند هرگاه  
 اسماء و صفات لازم و ظاهر آنها که هم بیان آیات و حقایق ممکنات میباشد  
 ملاحظه شود بطور استمال که بدین وجه مطلقه آنها از حقیقت حق تعالی در جمیع آنها  
 از جهت وجود و توحید استیجاب نماید و در جمیع الحیات و کسب و طبع من جمیع  
 الحیات تصرف سازد جمیع اسماء را که ملاحظه شود آن وجود صرف و توحید  
 مطلق

مطلق از جهت اسماء مجریمه و غالبیت وجودی تمام آنها در این صورت  
 بر هر آنها حق کفایت شود و گویند جمیع آنها متعدد و در آنها جهت توحید  
 حقیقی میباشد و هرگاه بطور مود و یا بی تفاوت وجود الحق استوار الحق تعالی بشود  
 و صفات متعدد و جوبیده و با آنها اطلاق اسماء و صفات مظاهر و باطنی و کلی و جزئی  
 میشود و در صورت آنها در صفات اضافیه خواهد بود و هرگاه ملاحظه شود بیای کثرت  
 و جوبیده و تعدد کثرت الوار و کثرات ظهوریه و ظهورات توحیدیه و تجلیات  
 مظهریه بر آنها مطلق و موی اطلاق میگردد و کثرت حقیقی میباشد و هرگاه ملاحظه  
 گردد مجرد و برین از منجمه و جوبیده رنگ هستی با آنها یکا کثرت با آنها  
 با اقسام و اقسام علم و نحو آن با آنها عالم و سوا حقیقت است و اطلاق میگردد  
 و کثرت









۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰

۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

و علی هذا کمال الجلال شیره همچنین مرجع تمام سلوک و تکلیف و حکم و سلب  
 بر حیل اثبات تیر سطح بر وجهی است و مرجع کمال نسبت به صفات  
 و طویرات تشانیات حکم و ما امرنا الا واحدة علی کل بعث علی شاکلیه باضافه  
 تصویریه اشراقیه و فیض اقدس و مقدس و نفس رحمانی و حق مخلوق بود و رحمت  
 و امداد مشیت ساریه و حیات ساری در داری و ذراری انستاین  
 هر عکس می نقش مخافت که نمود که غرض از رخ ساقیت که در جام اقتاد  
 و هو تقدست اسماء کما قبل بل فوق ما قیال او قبل الباری تع و احد لا کمال  
 و لا یدخل فی العدد و لا یدرک من جهة العقل و لا من جهة النفس فلا یفکر العقل  
 یدرک و لا المنطق انفسی بصیغه فهو فوق الصفات الروحانیه و الکماله المتصوره  
 الروحانیه





که از ترکیب خارجی و اختلافی بودی از ماده و صورت قوه و فعلیت همراه  
منزه باشد و لکن در قرائن عقل و طرف تخیل الواحد و کما بقسی از  
شاید ترکیب قری بوده و از ازدواج از جنس و ذات و صفت و جدا  
و بودی و قدان با بودی عاری نباشد و باین اتفاق بر صورت و قوای بودی  
اطلاق بسیار مینمایند و باین امر باطلان دیگر اطلاق بسیار بر چیزی میکنند  
که از آنجا ترکیب خارجی و قسم ازدواج آفاقی و انفسی حتی از مرتبت بعضی  
حکایت قد نفی الاله من غل عاری دیری باشد و باین اتفاق امور سابقه  
از ادیان است و از هر یک نزاحت تصور بوده و از ممکنات قطعی بقول  
قادر بر همه و قوام بر همه و نفس همه و سن همه و همه حکما و اشراق و فلاسفه  
رواق

رواق که آنها را انوار محضه و آیات صریحه میداند اطلاق بسیار میکنند  
و باطلاق دیگر را از بسیار چیز است که از تسبیح جبات ترکیب قاطبه انحاء  
منبع و از دل از قبیل ترکیب از مواد و صورت و اجزا و خارج و قاطبه ترکیب  
از ذات و صفت و وجود و جهت یعنی حکایت از قد عقلی و انفسی الامری و غیره  
اضافات متعدده و نسبت مختلفه و ملوک و کثرت بل از این است که  
و باین است که بسیار از ترکیب با ازدواج و عامه موجودات تعدد و کثرت  
و باینست قاطبه و از هم شصت و دویت و آنچه قاض و حدت همه حقیقه و  
مسکرم اسلام اینست آیه و حدت و بودیه و حقیقه و آثار و قهر و قهر  
و احتیاج در کشندگی بر این و آلات و توان هم باشد عاری و دیری نبوده  
و باطلان





مبيناً على قاعدته ان الواحد لا يصدر عنه الا الواحد كما توهم كثير المتأخرين  
 فلو ان القصد بصدور الكثير من طبيعة الجسم البسيط كالارض مثلاً فان لها مفعولاً  
 جسيماً طحاً ولو اغبراه واطلاه بوجهته وبرودة وكذا في غير ذلك مما  
 ذلك من فعل الطبيعة ولم يعللوا ان قولهم الواحد لا يصدر عنه الا الواحد محض  
 بالواحد من جميع الجهات وذا معنى على قاعده اخرى وهو ان اكثر افراد النوع  
 الواحد لا يمكن ان يكون السبب لكثير المادة او اكثر استبعاداً لهما فان  
 المهيمة ولو ازمها مشرة كمنه في الافراد لا يقع بها الاختلاف في الافراد  
 فلا بد في ذلك من سبب خارج من الطبيعة من قوه استعداد المادة قابله للتكثير  
 والاعتقاد حتى يحصل بها اكثر العددية فاذا كان الفاعل واحداً المدة واحدة  
 لا يفعل

لا يفعل من كل ما يفعل بحسب الجهات والحيثيات التي فيه الا ان مقتضاها  
 متساوية فاذا اقتضى كل واحد من تلك الجهات غير مختلف لا جسمية او غير الجسمية  
 من الاشكال البسيط والمفرد لا يكون كذلك انتهى ومحقق لا يفتي قدس در  
 بحيث علت معلول مضافاً ان الفاعل المستقل اذا كان واحداً  
 من جميع الجهات بحيث لا يكون فيه كثرة الوجود والمهيمة ولا يكون متصفاً  
 بصفة حقيقة زائدة في الخارج او اعتبارية زائدة في العقل ولا يتوقف  
 عليه على شرط والله تعالى اعلم ان يصدر عنه مهيمة واحدة والامع والاعلم  
 ورئيس كل ما مشاير من مهنعات خود تغيير او مهنعات بوجه حقيقة ممدودة  
 وقامت الحكماء الصحيح خواصه في الدين لو كان قدس در شرح اشارات في مهنعات  
 تغير

۱۰۶  
 تغییر نمود است و مخالفت علم را با این قاعده از جهت مخالفت آنها از معنی  
 و حقیقت و کمال و اشکال این کلمات در کتب این فن حکمت و فخر طریقت  
 خفیه علم معرفت بسیار و مجاز از عدد شمار است که نقل هر آنها مناسب  
 باشد و در رساله نیاید ولی در دیگر از کلمات متاخرین و فاضل  
 اسلامیه از قبیل محقق اصفهانی و تهرانی و سکنه واری قدس است این رسم  
 مجرای این قاعده را با او جمع می و غیر جمعی فهم داده اند چنانکه محقق اصفهانی  
 در حاشیه شوارق در این بحث میفرماید الظاهر این ظاهر الحکم هر کوو الفاعل  
 واحد و او کان از جهت آخری سو او کونا فاعلا ام لا و همچنین محقق میرزا علی  
 در حاشیه سفر نفس اسفار بر کلامیکه از صاحب کتاب ذکر نقل شده  
 میفرماید

این قاعده در حدیث معتبر  
 حقیقت و غیر حقیقت  
 عددی در حق آن صحیح

۱۰۷  
 میفرماید و غیر نظم اما او لا فاعله قدس نفس بحر بها فی البیان تبعاً للمعوم  
 آن معتقدان اکثر و توفان الطبیعه واحده و الفاعل الواحد فی الغالب الیه  
 لا یفعل الا فعلا واحدا و اما تأیید فاعله قدس اشارت الی الامر او فی الایات  
 فی فصل معتقدان بنده الفاعله یقولون الحق الواحد الصرف و کذا الواحد یفعل  
 و عدد لا یفعل و غیر تنکات الخیثه الا واحد و اما تأیید فاعله الواحد غیر الخیثه و ان  
 جائز فیه کثیره الخیشات الا انه لا یناسبه حقیقت کانت لا یفعل کما کان  
 مثل آن یفعل الطبیعه الواحده شکلا مضطحا سطحی یخبرها و خطه یضبطها و نحو  
 ذلک الا انهم لا یخبرون ان فعل النار الاضائه و الاطلاق یفعل الطبیعه انحراف  
 و التسلیم من غیر اثر او بعد ان الحاله لکنه و قد انما الفاعل و از آنجا که در  
 فرمایش

-



فرايش صدر المتاعين در تائيد برالكليات شافعي نقل نموده ظاهر ميگردد  
 در اعتراض محقق ذكر در باب اول عبارت قدس دارد نيست چه در اعتبار  
 صحيح فرموده كه معني قاعده جاريه در طابع قاعده مزبور نيست بلكه از براي  
 مجتبي عليه السلام و اساس نميگيرد بلكه بيان در كلام مزبور اشاره كرده است  
 و فرايش آن حكيم بزرگ را كليات نيز دليل بر آنچه محقق مزبور استقاده  
 فرموده نيست چه در كلام آقاي ميرزا محمد قاسم تخصيص بواجب داده  
 شده با آنكه مالك در اين قاعده وجهي جز بحدود و بلكه انصاف و وحدت حق

و بعد از آنکه در این شهر رسید و در میان راه  
در یکی از منازل اقامت نمود و در آنجا  
بسیار از مردم را دید که به او احترام می نمودند

[illegible][illegible]







۱۱۵  
که طرفین آن بر آن فی و مستحکم اساس و المبدأ فی است و در غیر این موارد

والمحال أن يكون تغية إيراد أن جازي نية بهر حال في غير واحد حقيقي

دوای خاتم البیاد و خاتم البیاض شد و در این وقت که در این وقت

تقدیم

شیرازه صدور ایجاد می یابای با خرج معلول از حد ایس مطلق و عدم ذاتی و غیره

ماہروی و اشیت حقیقی و ہاک سردی و غلٹ اعلیٰ تیزلیت و جودی و

نوریت آتشی الطرد کا نور انحاء عدم و قاطعہ چہات لکیت خرد داغ سیر روشی

میرزا محمد باقر خان  
میرزا محمد باقر خان

در شرح نوریت بر انجمن اعلیٰ است اوجو بیانی و ضرورت سابقه تقدیر نماید

20









۱۲۰  
 بودن و از برای شهادت و زمان علت فاعلی بودن آنست برای  
 آنها بلکه مقتضای قاعده شریفه ما بود لم یوئل هو فی البسیط  
 واحد مرجع غایت واجب منتهی بودن او برای وجودات  
 که بواسطه بسیط هستند یعنی فاعلیت و مبدئیت و میباشد برای  
 آنها چنانکه ظاهریت و باطنیت و آخریت ذات مقدس را هیچ  
 واحد و جهت فارده است کما قال غرمن قائل هو الاول  
 و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم پس چنانکه فاعلیت  
 ذات مقدس را برای هر چیزی و نبودن مؤثری در دار وجود حکم لا یؤثر  
 فی الوجود الا الله خبر ذات کامل الصفات و قاعده شریفه نمیشد  
 همچنین

۱۲۱  
 همچنین علت فاعلی بودن آن حقیقت مقدسه برای هر خبر قاعده  
 قاعده مزبور نخواهد بود بلی اگر مجرای قاعده را مطلق واحد و هیچ  
 علت اربع در انیم بیانیکه قبلاً مذکور گردیده هر چند حسب ظاهر  
 نقص این امور وارد است لیکن بنظر دقیق فلسفی نقص مزبور  
 وارد نیست چه امور مذکوره از جهت واحد متصف بعلییت  
 برای شهادت کثیره نمیشد بلکه جهات عدیده بشرح حکیه در  
 محل خود مذکور شده متصفیان میگردند بارتقه صمد آیه  
 در سینه حکما و الهیین و فلا ستم بارعین دو قاعده مذکوره  
 کثیر الدوران است که تا کنون بجهاب تحقیق نرسیده که آیا  
 مجرای

و همچنین مقتضای بیانی اولی که  
 بنا بر جهت جمع خبر و خبر خبر  
 با اوصاف بر صحت است  
 محقق تمام خبر خبر خبر خبر  
 می باشد و نظر اولی که در کتاب  
 علامه است میبوی و خبر خبر خبر  
 در جهت هر یک از این اوصاف است  
 و خبر خبر خبر خبر خبر خبر  
 از خبر خبر خبر خبر خبر خبر  
 است خبر خبر خبر خبر خبر خبر

مجرای این دو قاعده یک چیز است یا اینکه هر یک دارای مجرای  
 صلیحه و جدای از دیگری و همچنین ممکن می باشد قاعده اول

قاعده الواحده لا یصلی رخنه الا الواحد است و قاعده دوم لزوم  
 علت معلول و نسبت بین فاعل و قابل است که برخی تصور نموده اند

که برای این دو قاعده یک چیز نیست و آن لزوم تجانس و تشاکل

بین علت و معلول و اثر و مثره و وحدت و کثرت است که این معنی

مؤدای هر دو قاعده می باشد چرا که گشتی واحد با هو واحد مبدی کثیر

با هو کثیر شود تجانس بین علت و معلول در وحدت و کثرت محال گشته

و مؤدای هر دو قاعده متغی می گردد و اگر نسبت از جهت دیگر غیر وحدت  
 و کثرت

و کثرت حاصل باشد بدون تحقق مناسبت و تشاکل در وحدت و

کثرت و تجانس و ترکیب بوجوب قاعده الواحده صدور کثیر نیز از او

جائز نبوده و بعبارت دیگری مقصود از لزوم مناسبت مناسبت ذاتی

بلکه مناسبت جهتیه است و تحقق آن منوط بحصول مناسبت بین اثر و مثره

در وحدت و کثرت نیز می باشد و بنا بر این اجرای سببیک از این دو قاعده

بدون اجرای دیگری ممکن نبوده و اگر مرجع آنها یک قاعده باشد

لا اقل در مجری و مورد مقصود و متوافق می باشد و برخی از محققین

بر آن رفته که بین این دو قاعده در مجری اتحاد و توافق نیست چرا که

میان با دیگری می باشد مقصود از لزوم مناسبت بین علت و معلول  
 نفی

و مجری مناسبت از جهت دیگر  
 صحیح صدور کثیر از واحد می باشد

که مناسبت در جهتیه است  
 صحیح

لفظی بنیون من جمیع الجهات و سوانیت و غیریت من جمیع الجهات

است چه لازم آن است که معطی شی فاقد آن باشد زیرا که

مباین من جمیع الجهات و اجد کمالات مباین دیگر نبوده و نمی تواند

مبدی و موجد او شود با آنکه از بدیهیات خطیه اولیه ضروریات است

که معطی شی فاقد آن نخواهد بود

ذات ناقصه از هستی بخش  
 شک این که چه از آب نفسی  
 فی تواند که شود هستی بخش  
 باید از روی صفت آب دهی

و این امر متوقف بقاعده الواحده نبوده بلکه هر طور که می باشد

چه ممکن است علت و واحد و اجد کمالات علیده باشد از نظر

وجدان کمالات پس شایسته اهمیت و در هندگی معطی و با عل



سهم آنها باشد و از اینجاست که لزوم تحقق مناسبت و تکلیف بین  
 علت و معلول و اثر و مثر و مورد اتفاق قاطبه عظام باشد بخلاف  
 قاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد که عدده کثیری از متکلیفین مکرر آن  
 بوده و بهر جهت و تحقیق در مقام آنست که بین این دو قاعده جلیقین  
 بالذات نبوده بلکه نسبت بین آنها عموم و خصوص مطلق است و قاعده  
 لزوم مناسبت اعم مورد از قاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد  
 میباشد و بویژه آنست بدینانکه در موقع ذکر اوله اقامه شده بر قاعده  
 مذکوره ذکر خواهیم نمود پس از آنست این نکته میگوئیم اگر مقصود  
 قائلین ببردن تجانس بین تمام عدل اربعه و معالیشان در وحدت  
 و کثرت

و علت در اینجا که از این جهت است که لزوم تحقق مناسبت و تکلیف بین

و تقوید بر قاطبه عظام و اثر واحد لا یصدر عنه الا الواحد  
 و علت قاعده است که در اینجا که از این جهت است که لزوم تحقق مناسبت و تکلیف بین  
 قاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد که عدده کثیری از متکلیفین مکرر آن  
 بوده و بهر جهت و تحقیق در مقام آنست که بین این دو قاعده جلیقین  
 بالذات نبوده بلکه نسبت بین آنها عموم و خصوص مطلق است و قاعده  
 لزوم مناسبت اعم مورد از قاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد  
 میباشد و بویژه آنست بدینانکه در موقع ذکر اوله اقامه شده بر قاعده  
 مذکوره ذکر خواهیم نمود پس از آنست این نکته میگوئیم اگر مقصود  
 قائلین ببردن تجانس بین تمام عدل اربعه و معالیشان در وحدت  
 و کثرت

و کثرت تمسک بقاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد باشد عقیده  
 آنان باطل و ظن آنها فاسد میباشد چه عمل ضروری و کلا دارای وحدت  
 حق حقیقی نبوده بلکه بشیریکه سابقا ذکر شد وحدت حق حقیقی مقصود و مبتدا  
 کردنی جهات عقلی و مبدا المبادی تعالی نشانه است سایر عقل  
 بآن نباشد و شرط اجرای قاعده و نظر کثیری از ابناء معرفت اصحاب  
 حکمت چنانکه قبلا ذکر شده القواف بوجوه من جمیع الجهات و بیاطت  
 بتمام حیثیات نسبتی بی هرگاه مقصود تمسک بقاعده لزوم مناسبت باشد  
 هر چند قاعده ضروری نسبت لزوم مناسبت من جمیع الجهات و حیثیات نسبت  
 ولی نسبت در تمام عقل لزوم وجود مناسبت بین آنها و معالیشان <sup>نسبتی</sup> است

بشرطی که در

چه



چه ممکن نیست شئی واحد از جهت واحد شرط باجمعه علت ثانی و ضروری  
و غیر آن برای امور متباینه با همی متباینه واقع شود و الا لازم آید جز از

بودن هر چیزی مستعد یا شرط یا غایت یا صورت برای هر شیئی و این امر

بعضی وقت عقل باطل است

اشراق ملکوئی از بیانات سابقه معلوم شد که واحد گاہی طاق

مشهد از آن واحد است که خطی منقطع یعنی با شش و نه صد و علی

کثر است اما بیگانه با بیعت و کلمه و ذات خارجه

انفالہ اذا احد وعشرون مائۃ اطاعة واحد منكم <sup>۷</sup> وکذا

از آن واحد بالعمر وارد میشود و از برای واحد بالعمر منتهی حلقه عدد است

28

المجلد الثاني

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

چه بقصص الشیء الم یفصح الم  
مربوبه کفرع باب و یفصح  
رین مین علی من یفصح  
الصدق بر کین من یفصح

گاه واحد بالعموم گفته شود و مراد بان مقام واحد باشد یعنی  
 عموم قطعی یعنی ما لا یشغ فرض صدمه علی کثیرین است باین معنی  
 اشیاء کلیه و مفایم عامه ذمه میباشد و بر اشخاص خارجی اطلاق میشود  
 و گاه از آن واحد بالعموم یعنی ستم و انباط اراده میگردد و بعضی از  
 خواص موجودات خارجی و ذوات عنیه است که وجود آنها محیط و با  
 باشد از قبیل فیض مقدس و محفل اول و غیره و عموم باین معنی نیز گاه  
 مراد باحاطه احاطه سیرانی و انباطی باشد بر واجب تعالی اطلاق میشود  
 و از خصائص فعل و احب تعالی نفس رحمانی و فیض مقدس است  
 که از آن تعبیر بوجود عام تر شده است اگر مراد باحاطه یعنی جوینیت ازلیه

و اگر مطلقا باشد  
 احاطه مطلقه  
 و اگر باحاطه  
 و اگر باحاطه  
 و اگر باحاطه

سرمدیه الهیه و نحو احاطه قهاریت و جودی و مالک الملک و الملکوت  
 بودن حقیقی باشد از خواص ذات حق تعالی بوده و بغیر ذات مقدس  
 او اطلاق میشود پس بنا بر این از برای واحد بالعموم چهار معنی میباشد  
 که یک معنی از خواص مفایم است و بمعنای او دیگر از خواص نفس مقدس  
 و بمعنای سوم مقصوده بر واجب تعالی است بمعنای چهارم احاطه  
 بر واجب تعالی و قول حقیق مقدس بعبارة اخری مطلق و جودات مجرده  
 و حقائق امریه میگردد و مراد با واحد در قاعده و محفل و فیض مقدس  
 بعبارة اخری مطلق و جودات مجرده و حقائق امریه میگردد و مراد با واحد  
 در قاعده مذکوره واحد بالعموم بمعنای اول که شامل مہیات است  
 نیست



نیست چه واحدی که معنی کلی است و وجود کلی متفرق در افراد و نه یک  
در اشخاص است مبدء آن را مبدء کلیت و اول است و ممکن است  
در خارج دارای افراد کثیر باشد و هر فردی مبدء جزئی باشد که فرد دیگر  
مبدء آن نبوده بلکه مبدء فرد دیگر از افراد است افزای باشد و هرگاه واحد  
واحد بالعموم کلی محصور فرد باشد در صورتی که حقیقت همان فرد واحد علت  
معلول آن با همیت باشد و آن واحد با شخص اگر دارای جهات مختلفه باشد  
صد و کثرت مستند به جهات مزبوره خواهد بود و هر حال  
واحد بالعموم با جوهر عام مبدء برای امری نبوده تا آنرا مشغول قاعده مزبوره  
می دانیم و اگر فرض شود که طبیعت کلیه با جوهر کلی و عام مبدء عام و کلی دیگر باشد  
و گفت

و گفته شود که یک مفهوم عام کلی مقتضای قاعده مزبوره نخواهد بود مبدء  
یک عام شود تا واحد و قاعده تقسیم داده شود و آنرا شامل واحد بالعموم  
با این معنی نیز دانیم علاوه بر آنکه تصویریت یعنی لقاعده وجود در مقابلیم  
عام که مقتضای تقسیم جزئی است اما برای خطی از هر دو وجود  
میباشد که اگر باقیه کسبیه الطمان <sup>و</sup> استند بمذاتی محقق و مشرب  
ریشیق (اصالة وجود) <sup>مفسر</sup> مفسر کلیه مفسر است ابرای دلیل و الله  
برای ذم توافق بین علت و معلول در حدیث کثرت در این قبیل از  
امور حلالی از شایسته کمال نیست اگر باقیه دلیل را تقسیم می کنیم ممکن است  
واحد را نیز تقسیم داد چنانکه بعضی از محققین فرموده اند پس اینها

اوله بخوشتی از تحقیق خواهم نمود ولی قاعده مذکوره در واحد بالعموم

معنی آنکه مخصوص حق تعالی باشد آنست جاری میباشد بلکه مصداق

حقیقی و واقعی قاعده مذکور به بطریق طریقه فلاسفه و مختصراً به اینها: **خانات حقیقی**

است که در این وحدت حقیقت امارت و حاکمیت و سرانجام

کتابخانه ملی ایران

برنامه جری فاعده را واحد بودت همه عیمیه آلیه بدیم جاریست

چهارم حدیث بنام معنی صحیح بحسب تعالیٰ مشاء است و در سایر موجودات این

عدد عقل اول غیر موجود نیست و اگر مجرای قاعده را تقسیم دیگر شود

مطلق واحد بکرم شبر حکیم در مقامات ذکر شده تعمیم واحد بخویشة سائل ناسخود.

120 16

مجلس  
که در این روز است  
و این روز را روز  
است و این روز را  
روز است و این روز

۱۳۳۳  
نوسنت حقہ تحقیقہ و ساری مطابقت منبت چار و لا و مدت صرفہ

و بیاطت محضه که بواسطه کثرت مطلب و شوب و لوازم محدودیت و نقل اوده

اسم من حيث صفة باء و هو الذات و رفو موافق و شفو من الغرض

١٢٠

و اینچه از این سر دریدم که هر دو است بهر جا که می خواهم بر می گردم

سین و معلولیت و میباید نامی بدلام معلولیت ضرر به دارم اسناد و غیره

و شوب کثرت که اقل آن ترک از امکان ذاتی و ماهیت محدود بودی گوشت

مفهوم با اقله و بطلان ملک سرمدی من حیث نفس الذات با همی بی مفهوم

باب الفصل العاشر في وجوب الغيرة وطرق عدم مرجعها لاستصحابها الى الجبال

111

است و لی طرف معلول  
داخل تصفیه و عمل  
نیز بر این بنیاد است

طریقہ



و شدت و ضعف که از لوازم انوار وجودیه و اثبات نفس الهیه است بمذوق  
 حکما و رواق می باشد و بنا بر این اجتماع واحد من جمیع الجهات بودن  
 با اتصاف با معلولیت و طلیه ارتباطی می باشد تا گفته شود که از  
 واحد در قاعده و طرف علت معلول واحد من جمیع الجهات است بلکه در طرف  
 معلول مقصود از واحد بسیط واحد بسیط خارجی است که کسب از جهات متعدد  
 متاصل باشد مانند عقل اول که در حق این عقل تخوم در من محل بود یا با جهات  
 باشد نسبت به جهت مذکوره در محل خود میگردود ولی در خارج بسیط و واحد است  
 و مقدر این جهات از جهت عدم حاصل و تباين است که بنا بر جهت قاعده و شدت  
 شکی نیست بعبارة اخرى مقصود از این عبارت معلول و عاکس این اثر و اثر  
 در هر

در اصل وحدت کثرت است نه کیفیت آن شخص مرام فلاسفه عظام  
 از این قاعده کثیر الثمرة و الفایده است که از علت واحد و در مرتبه  
 اولی خبر یک چیز که در خارج بسیط و عاری از شوائب کثرت و ترکیب قیاسی  
 انضمامی باشد صادر نخواهد شد و اگر این شی صادر از اسی کثرت عقلی بوده  
 و در تخوم عقل جهات عدیده مغل شود فقط یک جهت آن متاصل و صادر از  
 مبدع و مبدع را می باشد چنانچه کسب بخادی من محصل و لا محصل است و معلول  
 از آن جهت که مستند بعقل واحد است باید واحد باشد و لوازمیت یکسانی  
 نفس و فی حد ذاته عاری از کثرت نباشد این مضمونی با قاعده لزوم تشاکل  
 بین اثر و اثر و علت و معلول و وجوب تناسب بین صادر و صادر عکس  
 و عاکس

و عا کس ظل و دی ظل مقتضای قیل کل جعل علی شکر کثره و وحدت کثرت  
و بساطت ترکیب نیست چه این جهات کثیر حیثیات متعدده  
متاصل نبوده و بخوبی ذکر شد آنچه متاصل و مستند بعلم اثر مبدع  
و مبدع اثر و تحقق بالذات بدون شائبه مجاز و مجول جعل بسیط بالذات  
است بیش از یک چیز و تجاوز از یک امر نمیباشد که آن امر در نظر انسا و تحقیق وجود  
در نظر ضرب یکو یا میت یا تصاف آن وجود است و سایر جهات بعین جعل  
و مجول و انتساب استخوانشان مبدع و احد و اصل فار و جعل بسیط  
و ترکیب آنها بعضی تمییز جعل بسیط و ارتباط آن چیز است و عبارت از امر  
چون سایر جهات است باری متاصل نمیباشد محتاج بعلمت دیگری  
غیر از

غیر از علت لبر که اولاد بالذات مسا و مبدع است نبوده و صدور  
آنها با تعرض از مبدع قاعده غریب و نه نخواهد بود هر گاه گفته شود  
که مسا و اول اگر دارای جهات کثرت مطلقا نباشد مبدع صدور کثرت  
در مادی و ان و استخوان آن مبدع اعلی و واسطه فیض بطریقیک حکما و تصور فرموده اند  
نیباشد چه از او قطعی یک چیز بیش صلاک نخواهد شد کثرت غرضی در مراتب  
تا زله تحقق نمیکرد و اگر دارای کثرت باشد و آنجهات همه متاصل در مرتبه  
و احد هستند مبدع اعلی باشند لازم آید صدور کثرت از واحد و قاعده مذکوره  
ذکر و تحقیق خواهد شد و اگر یکی از آنها مستند بعلمت شود و مانعی بدون عین وجود  
شوند لازم آید وجود ممکن بدون علت تحقق یابد و منافی با اثبات مبدع میباشد  
و اگر



والکلی از آنها اولاد بالذات صادر شود و مابقی متوسط و بطور ترتیب در طول  
 طولی صادر گردند از کثرت عرضیه در مراتب تا از مجموعی که مقصود محکم است  
 حاصل شود و اگر برخی اصل برخی دیگر اعتباری باشند امر اعتباری  
 چگونه مبدء صدور کثرت و ارتباط وجود امور متماصله خارجیه بیدار اعلی  
 میگردد و جواب این نکته از بیان سابق ظاهر میگردد و چه مختار از این  
 شقوق همان تنافض است که یکی اصل و اول صادر از مبدء و مابقی  
 اعتباری و در صدور و اصل تابع آن امرند ولی مقصود از اعتباری  
 در این مقام امر متعینی معقول ثانی منطقی نیست بلکه امر معقول ثانی  
 فلفی است که در خارج دارای متنازعیه باشد لیکن برای ما باز  
 نیست

ماخذ اینک اینها را با  
 سبب

نیست و نظریه مقصود از وساطت این جهات در صدور کثرت فاعلیت  
 مانده الوجود نبوده مآلفه شود که امر اعتباری یعنی ثانی قابل برای طاعت  
 در فیض محقق نیست بلکه امر از آن فاعل با الوجود و کثرت فیض است که  
 اعتباری یعنی مذکور می تواند متنازعیه صدور کثرت فاعل با یعنی از  
 برای ما دون خود شود و چون ترکیب این جهات تفصیل ترکیب بین محصل  
 لا محصل متماصل و لا متماصل است امر لا متماصل در صدور از علت بعین  
 اصل متماصل محمول میگردد و محتاج بحمل علیجده نیست صدور این جهات  
 کثیره از وجوب وجود بعض صدور جهت اصلیه و در حالت آنها کثرت فیض  
 قاطع در قاعده الواحدین میگردد و شرح مستوفی در این محال در  
 محصل

با آنکه صدور اصل کثرت متعینی است  
 و اما در این مقام امر متعینی معقول  
 ثانی منطقی نیست بلکه امر معقول  
 ثانی فلفی است که در خارج دارای  
 متنازعیه باشد لیکن برای ما باز  
 نیست

محل خود خواهد بود

اشراق ملکوتی صدر بالذات در سان اهل  
حکمت و ارباب معرفت گاه در مقابل صدر با العرض طلاق  
میشود و باین معنی معلول بود بلکه واسطه آن فاعل مانده الوجود باشد  
اطلاق میگردد چه مراد از آن با معنی اعم از صدور بلا واسطه و مع  
الواسطه و نفی واسطه در عرض است نه واسطه در ثبوت و نفی واسطه  
بمعنای نزو بر منافی با داشتن واسطه در ثبوت میباشد و گاه طلاق  
میشود بآن مقابل صدور مع الواسطه اراده میگردد و باین معنی هرگاه  
مع الواسطه طلاق میشود چه مراد از آن نفی نفی یک قسم از واسطه که  
علت

علت علت است میباشد و باین معنی لازمه آن نفی واسطه در ثبوت است  
و بنا بر این وجود عقل ثانی و ثالث بلکه وجود تمام عقول عرضیه و طولیه تا  
آخر قوس نزول صادر بالذات بمعنای اول میباشد و ماهیت و  
سایر جهات کثرت آنها صادر بالعرض است بمعنای ثانی صادر با  
لذات مختصر عقل اول و فیض مقدس و حقیقت محمدیه است که بین او  
و بین واجب تعالی واسطه متخلل نیست و از این بیان ظاهر گردید که  
بین صدور اشیا و کثیره از واحد حقیقی در مرتبه واحد یا صدور جهات  
عدیده عرضیه معلول واحد مانند عقل اول از واحد بوحثت تخریک هر یک  
اهل و محمول بالذات باشند و بین صدور از آن بواسطه عدیده طولیه  
فرق



فرق بین آشکار است بر قسم اول مورد قاعده فر بوده و خارج  
از قاعده امکان و حرم جواز می باشد بخلاف شی دوم که مورد قاعده  
نبوده و از حدود امکان خارج نیست زیرا مرجع آن هستند آن  
بجایات تولید و وسائط ثبوتیه است که در صحت کثرت در مادیات  
عقل اول از آن بری نیست و همچنین معلوم کردیم که صادر مع الواسطه که واسطه  
آن واسطه در ثبوت باشد معلول معلول شی است بعبارة دیگر معلول  
مع الواسطه معلول واسطه است بالذات و معلول علت و واسطه سبب  
واسطه بخلاف معلول بالعرض بمعنای دوم (واسطه در عرض) که معلول  
معلول شی نبوده بلکه بعضی محمول است <sup>شکل بالذات</sup> و محمول و وجود او موجود است  
نه بوجود

نه بوجود علیحده و نیز صدور امور کثیره از شی واجب بجایات عیدیه که برخی  
متصل و مابقی اعتباری و محمول بالعرض باشد صدور از  
بمعنای فر بود نبوده بلکه عصادق صادر بالذات می باشد چنانکه عقل  
ثانی و فطرت اول عقیده شاین مستند بعقل اولند و با استدلال  
واجب تعالی میباشند و صدور آنها صدور بالذات است نه بالعرض  
بمعنای فوق الاشارة و صدور بالعرض بمعنی فر بود مختص بر اوست  
که یک شی صادر از علت باشد بالذات و اشیا دیگر بعضی صدور  
و جعل او صادر و محمول باشند مانند ماهیت و امکان و تعلقات  
مصدوره و جویان غیر در عقل اول که همه آنها محمول و وجود او بالعرض محمول  
و بعین

و بعضی صدور از واجب بقالی صادر میگردد و معلول وجود نیاشد  
 بلکه معلول و محمول با علل وجود هستند ولی محمول با عرض و پس از آن  
 مقدمه میگوئیم هر از صدور از واحد حقیقی در قاعده زبور صدور  
 بلا واسطه با لذات یعنی در هست و بنا بر این مفاد قاعده است  
 که از واحد من جمیع الجهات در مرتبه واحد با لذات یعنی بدون  
 واسطه در ثبوت یک شیئی صادر میگردد نه بمعنای اول عقل اول  
 با آنکه دارای جهات عدیده است و برخی از جهات او متصل در  
 جمل و باقی بعضی جمل و محمول هستند بشرطیکه قبلا اشاره شد  
 من جمیع الجهات هستند و واجب است نهایتاً برخی از جهات  
 او

و محمول با لذات برخی محمول با عرض میباشد پس نمی توان گفت  
 از شیئی واحد وجود است نه حقیقه غیر یک چیز که دارای یک جهت باشد که  
 آن محمول با لذات تعالی محمول با عرض باشد صادر میگردد و الا نشود تعالی را واحد  
 تنویر عقلی ارباب بصیرت همچنانکه این نظیر اعتبار آنرا که در نهایت خود نمود  
 از قبیل لا بشرط تنویر نفسی و لا بشرط لا بشرطی در حقیقت وجود غیر اعتبار  
 فرموده و گفته اند حقیقت وجود هرگاه مخلوق شود من حیث شیئی و باقی صرف  
 الایه محض الوجود من دون اعتبار بقایا و اسم او رسم معما است  
 اعتبار از او وجود حق و حق الوجود و غیب الغیوب غیب هویت و غطاء  
 مغرب هویت طلعه مغربه و مقام لا اسم له و لا رسم له و مثال آن  
 از

معلول و محمول  
 و آثار این است  
 حصول لذت عرضی و  
 رحمت و توفیق  
 ح









و تارة پنجم بران ظهور نور در مراتب سبط و درجات وجودیه خود  
میباشد که از آن باطلاق وجودی و سرایانی و نهایی  
مانند حقین مقدس نفس رحمانی نسبت به درجات وجودیه  
خود تعبیر میگرد و ملاک این سرایان نیز قوه وجود و کمال  
صلیت و فرط تحصیل و اضافه نوریه الهیه است که طرف آور  
میباشد و تاج طرفین نیست بخلاف سرایان کلی طبیعی ما هیت  
که ملاک آن فرط تحصیل و صرف بهام و استهلاک در افراد میباشد  
و کیفیت طبیعی و همچنین اطلاق سرایانی وجودی و واجب  
تعالی تصور نیست چنانکه شیخ شری میفرماید  
عقول

عقول انکار انحال است که وحدت وئی میماند  
ولی اطلاق بمضای اول از خواص واجب تعالی تقدست الهیه و کبریا  
و بهرگاه در سان عرفا ذات واجب تعبیر بوجود  
مطلق شود چنانکه مولوی میفرماید  
ما عد ما یم و هیتانما تو وجود مطلق و هیت ما  
مرا و آنها از مطلق همان اطلاق اعلاطی قیومی است که  
مصدق با وجوب وجود بالذات است و وحدت  
هر دو قسم از کلی وجودی و وحدت عددی نیست  
که از شیخ خود دارایی ثانی باشد بلکه وحدت غیر  
عددی

۱۵۲  
 عددی است که از سنخ خود دارای ثانی نیست چه کلی اعمالی  
 وجودی مساوی با وجود است چون صرف الوجود محض  
 الایده و منزله من کل حد و پایه است و صرف اشیائی لا تشکی  
 و لا تکیف ریاست خود از برای او ثانی تصور نمیشود تا آنکه  
 وحدت او وحدت عددی باشد چنانکه شیخ ابرار  
 رواقینی فرموده <sup>صریف</sup> الوجود الالهی لا تم منه کما فرضه  
 ثانیاً او انظر الیه فوجدته قائماً هو و اما کلیت بمعنای بیان  
 وجودی که از خواص فیض مقدس و طاعتی و نفسانی است  
 گرچه صرف وجود بمعنای اول در حق او صادق نیست  
 و

۱۵۳  
 ولی چون با همیت ندارد و صفا در اول و اول صفا در می باشد  
 و محیط به تمام مادیون است و تکرار در او متصور نیست چه تکرار  
 او تکرار در تجلی و مستلزم تکرار در محلی است و متصور قاعده  
 الوجود صغیر ثانی برای او متصور نیست و وحدت او نیز وحدت  
 عددی نبوده بلکه وحدت غیر عددی است که در مرتبه  
 خود از برای او ثانی غیر متصور است و نظر آنکه مقتضای  
 قاعده مزبوره و همچنین مقتضای لزوم مناسبت شکلت  
 بین علت و معلول و اثر و مثر و حکم و کل و فعل شاکله باید  
 صاف از سبب و تعالی و بسبب علی وجود همان فیض مقدس نفس  
 رحمانی

و هستی و سبب الاله  
 و نیستی و سبب الاله  
 مع





۱۵۶  
مقدس صادر اول باشد هر دو ذات بعین جعل فیض  
مقدس محمول خواهد شد و صدق آیه شریفه و اما  
الا واحد و قول خواجه (حافظ شیرازی)  
این همه عکس می نشیند و می کشد یک فیض ساقی است که چون  
محقق میگردد .

چهارم - استناد آثار خیر و جودات مقیده بواجب تعالی تعصفا  
قل کل من عند الله بحسب استعداد محمولیت فیض مقدس  
از جهت عینیت مطلق با مقیده بطور حقیقت و بدون مشابهت  
مجاز صحیح خواهد بود و معنای حقیقی لاجبر و لا تفویض بل امر بین  
الامرین

۱۵۷  
الامرین واضح آشکار میشود بخلاف آنکه محمول عقل اول باشد  
که استناد آنها بواجب تعالی بلبان سبب سوزی و نفی  
اسباب است و از قبیل اثر الاثر اثر است بعبارت  
اخری استناد مع الواسطه و بجا عمل بعینه و بجهل با حقیقت است  
پنجم - هرگاه فیض مقدس را صادر اول بدانیم تمام  
موجودات آفاقیه و انفسیه اسما و کموتین حق خواهند بود  
و حقیقت آید سریر هم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین  
لهم انه الحق ظاهر میشود بخلاف آنکه عقل اول را صادر اول  
بدانیم که در حدت او و حدت عددیست سایر موجودات  
یقینات



تقیات او نیستند و لو آنکه بواسطت او حاصل شده اند  
ششم - مجولیت فیض مقدس مصحح علم حضوری است

انگاشتی حق تعالی جمیع اشیا عقلیه و اضافیه هر یک

میباشد چه ظهور او برای حق تعالی بصیغه ظهور کل شی است

که همه از تقیات آن فیض واحد میباشد بخلاف عقل اول

که حضور او مصحح علم حضوری اشراقی است و اعطای کل شی عقلیه

شیئی نیست چنانکه برخی از مشائیین تصحیح علم واجب را

بمادون عقل اول اطلاق کرده اند و اشیا را در فراداده و

و حضور خود او را مصحح علم دانسته اند علم این علم را

هفتم - مجولیت فیض مقدس مصحح تبدل مفاض با بقا

مفیض است از فیض چنانکه مفاد یا من فیضه دائم است

میباشد و در شعر مولوی معنوی نیز باین معنی اشاره

گردیده است .

شد تبدل آب باین چه چیدار عکس ماه و عکس اختر برقرار

چه فیض مقدس ساری در کل شی است و نسبت اوجیده

تعالی نسبت عکس و عکس و ظل و ذی ظل است و بقا او

بقا کل شی است و تبدل تقیات و مستلزم تبدل اذنیست

بخلاف عقل اول که وجود اشیا از تقیات او بخود ماکلفه شود

17.

بقا، او مستلزم بقا، دوام مطلق فیض ساری در درزاری

و دراتی است  
که هر که از آن بگذرد  
بسیار سود حاصل کند  
چون که در آنجا  
بسیار کوه و دریا  
و جنگل و بوستان  
و باغ و چمن  
و گلزار و مزارع  
و دشت و صحرا  
و کوه و دریا  
و جنگل و بوستان  
و باغ و چمن  
و گلزار و مزارع  
و دشت و صحرا

و بعد از انباطی اعلی ششوی است و بذاته منبسط بر هیا کل

ماهیات و قوایل مکانیه میباشد و تمام وجوہات اشیا

بعین جعل و محمول می باشد و عبارت از اصری بنا بر محمولیت

فیض مقدس و حصول کثرت احتیاج بقصور تعدد محصل و

حصول سائط بنظر دقیق نباشد بخلاف آنکه محمول عقل اول

باشد چه آنکه بنا بر مجبول بودن فیض مقدس بر حیث انبساط  
فیض

قص

三

فیض مقدس و ظهور او در امتیاز یافته که از لوازم حقیقت

نور و وجود است قرأ مراتب عذیده و تعینات کثیره

در مراتب صعودی نزولی حاصل خواهد شد بدون احتیاج

لحاظ جهات عدیده در صادر اول و هرگاه صادر اول عمل

ول نباشد بشر حیکه فوقائرا شعار شد استغفار از جهات

از دهم - بنا بر مجموعیت فیض مقدس میوت او حق

عالی فقط از یک جهت که تقدیر و بعوم و انبساط و عدم تقدیر

حاجان اعرضا بدو و میبوست غریبین او و بین حق تعالی غیر غنی که بدان برسانید

192



1840

[illegible]

۱۰۸

تغیبات فیض اول باشد مصداق آن همان فیض  
مقدس خواهد بود و هرگاه منظور تعیین مفاض و متعین  
باشد مصداق آن همان عقل اول است چه فیض  
مقدس نفس علیت و صدور است نه مفاض  
و صادر و منظور حکما از صادر اول مفاض و متعین و اول  
تعیین خارجی بر فیض مقدس است و منظور عرفا تعیین  
اولین فیض و جلوه و ظهور است و بنا بر این مین آن  
دو قول تهاقی بنیاست و تحقیق این فرموده بدین  
نحو است همچنانکه من باب التنبیه بوجه بعید اول  
ظهورات

ظهورات شمس سمائی که بوجوه شمس الشموس حقیقت  
آنی است خود عامی است که در همه آفاق ضبط میگردد  
و اول تعیین در مقام نهیاط برای او حاصل میشود مرتبه شدیده  
مستند به عرض شمس است و بعد از آن مراتب دیگری در عرض  
نزول برای نور او از جهت نهیاط فیض و قرب بعد آن  
از عرض شمس که شدت و ضعف و نقص و کمال مختلفه یا بواسطه  
اختلاف با الوان زجاجات و اختلاف فاق و احسام  
اختلاف پیدا می نمایند و انوار متکثره و مراتب <sup>بدرج</sup> محدود  
آنها باعث بار صعود و نزول آن ضووع عام حاصل میشود  
پس



پس صحیح است گفته شود اول ظهور و تابش از شمس  
خارجی همان تابش و ضرور عام است و سایر مراتب قیما  
بط و قبض او حاصل میشود و بوجهی صحیح است گفته شود  
اول ظهور و جلوات شمس درجه شصتیه مقصود بقصر او است  
که اول تعیین آن ضرور عام و فائض از شمس میباشد و باقی  
بواسطه ظهور آن مرتبه در مراتب نازل نمیشود و فائضی بجز این  
القاء فیض حاصل میشود و برخی بر آن جناب ایراد نموده که بنابر  
تحقیق که خود ایشان فرموده و مطابق بر آن صحیح و عقل  
مضاعف است مفاض و مجبول بالذات بایستی نفس  
الربط

الربط باشد و الا در مرتبه ذات و تخوم حقیقت خود هرگاه  
مستقی از غیر و غیر مرتبط باو باشد در مرتبه متاخره  
مرتبط نخواهد شد و هرگاه مرتبطی آخر باشد مستلزم  
دور و تسلسل خواهد بود و هرگاه نفس الربط باشد مستلزم  
الطلب و مفاض اول بودن عقل اول بنابر ادراک و دن  
همیت که معقده قاطبه شائین است مستلزم آنست که  
مفاض بالذات نبی له الربط باشد نه نفس الربط  
و بنابر این مختار آن مقصود حکما و انجلی که ایشان فرموده اند  
حل نموده که نفس الربط بودن مفاض بالذات مختار کثیری  
از

در این بحث  
مفاض اول را غیر از  
عقل اول





باز قه صدانیه - متکثرین قاعده الواحد لا یصد عنه الا الواحد  
چند فرق میباشد برخی اصل قاعده را انکار و صدور  
اشیاء کثیره را از واحد بوجده حقیه تجویز نموده اند  
و آنها جمعی از مکتبیین هستند که امام رازی و غزالی از آنها  
متابعیت نموده و این قول را اختیار کرده اند و برخی دیگر  
اصل قاعده را مسلم دانسته ولی آنرا تخصیص بفاعل بوجب  
داده و در فاعل محض آنمیدانند که صدور اشیا کثیره را  
از فاعل واحد مختار تجویز میکنند و در حقیقت مرجع قول آنان  
بواحد حقینی ندانستن حق تعالی بمعنای مذکور در تجویز قاعده است  
چ

چه فاعل مختار در نظر آنان فاعلیست که بقصد و داعی زائد  
از فعل صادر شود یا ارادات و اختیارات متعدده زائد  
بر ذات و ارباب باشد یا آنکه اراده و اختیار او واحد باشد  
لیکن از حیث لفظی متعدد باشد البته چنین چیزی واحد  
من جمیع الیهات و الیهیات نخواهد بود و صدور اشیا  
کثیره از او بر حسب ارادات متعدده زائد بر ذات یا تعلقات  
متعدده اراده واحد قاطع در قاعده منبوره میباشد و برخی  
بنحو اجمال صدور اشیا کثیره را از واجب تعالی تجویز نموده  
ولی تصریح نموده اند که از جهت واحد بوجده حقیه حق تعالی  
ذات

ذات که بی جهات مبدء اعلی است قائل بقدمه ثانیه و  
 صفات زائد بر ذات حق تعالی هستند یا آنکه اصل قاعده راسخ  
 نمیدانند ولی چون اکثر این فرق معلوم میگردد که واجب تعالی را  
 مشمول این قاعده ندانسته و او را واحد من جمیع الجهات الشیئیه  
 نمی دانند و عده از متکلمین که قائل بحکم مبدء اعلی هستند اظهار  
 این جهت واجب را مشمول قاعده نمی دانند و صدور اشیا  
 کثیره را در مرتبه واحد از واجب تعالی تجویز نمایند و برخی از جهت  
 قول بجهانی و احوال زائد بر ذات حق تعالی از مشمول قاعده نیستند  
 و از فرمایش حق تعالی و حکیم قدوسی در نقد محصل مستفاد میگردد  
 اگر چه

مبدء اعلی و تعالی بزرگوار است  
 صفات گردیده جهات  
 حق تعالی بر ذات خود  
 او را با شئیه جهت

که اصل قاعده بین اشاعره و معتزله از متکلمین اتفاق است  
 و هرگاه صدور اشیا کثیره را از واجب در مرتبه واحد تجویز  
 نمایند از جهت آنست که ذات مقدس حق تعالی را واحد بودست  
 حقه حقیقه نمی دانند و فرموده آن بزرگوار که در اول بحث نقل  
 نموده ایم باین ملاحظه شود ولی در نظر قاطبه فلاسفه عظام این قاعده  
 مسلم است و مجرای حقیقی آنرا واجب تعالی میدانند که واحد من  
 جمیع الجهات بسیط تمام حیثیات است و عرفا شایسته تجزیه حکما  
 در اصل قاعده موافقت نموده اند لکن در تفسیر بر آن از جهت صادر  
 اول بودن محض اول مخالفت نموده و صادر اول را بشیء حیکه سابقا  
 اشار

مبدء جهات دیگر است که در



اشاره شد فیض مقدس نفس رحمانی میدانند طبع کلام  
 آنکه در قاعده مرثیه چهار قول متقول است اول قول برخی  
 از متکلمین که اصل قاعده و فروع آنرا مطلقا انکار نموده اند  
 قول دوم عقیده اشخاص است که قاعده را مسلم میدانند  
 ولی ذات مقدس حق را از جهت آنکه واجب حقیقی در نظر آنهاست  
 معمول آن میدانند و قائلین باین قول نیز بفرق عدیده متفرق  
 شده برخی جهت فاعل مختار دانستن واجب با جهتیست  
 زائد بر ذات متصف بتعلقات مقدره و واجب را خارج از قاعده  
 دانسته و برخی از جهت قول بالتصاف ذات مقدس  
 واجب

واجب تعالی بمعانی و احوال زائد و واجب را محمول  
 نمیدانند و برخی از جهت قول تجوید ارادات زائد  
 بر ذات و حدوث آن ارادات و ذات حق را محمول  
 قاعده ندانسته اند و برخی از جهت قول تجسیم حق تعالی  
 و التصاف با وصفات اجسام که من جملة ترکیب کثرت است  
 و واجب را خارج نموده اند قول سوم قول عرفا است که اصل  
 قاعده را مسلم میدانند و در تفریع آن با حکماء بشرح فوق الذکر  
 مخالفت نموده اند قول چهارم قول حکماء و فلاسفه است که قاعده  
 را اصلا و فرعاً مسلم میدانند بعضی تصور نموده اند که حکماء مشاء  
 بیشتر چنانکه

بشرحیه رئیس آن بوعلی سینا قدس سره در اکیات  
 شفا صریح شریف موده ذات حق تعالی را واحد من جمیع الیهات  
 و بی یگانگی است نمی دانند چه صفات واجب را  
 منقسم نموده بعضیات حقیقیه محضه حقیقیه ذات اضافه و نهاییه  
 محضه صفات اضافیه را بر ذات واجب تعالی زائد میدانند  
 و از جهت قائل به بباطل مطلق وحدت تامه حق نمیشوند  
 و بنا بر این ممکن است گفته شود که این فرقه در حقیقت اهل  
 در قایلین بقول دهنده که قاعده را مسلم میدانند و لیکن  
 واجب را خارج از آن میدانند ولی این توهم فاسد و از سبیل  
 این

تغییر محض

این بعضی اقلن آثم است چه حکما دشمن و اتباع آنها  
 صفات اضافیه را متافرد ذات حق تعالی میدانند و کثرت  
 اضافات را فاعل و در وحدت حق حقیقیه حق تعالی نمیدانند  
 چه این اضافات اعتبارات محضه و محتاج به جهت  
 ذات حق تعالی برای امتناع انسان نمیشوند و این جهت  
 نیز مصحح صدور کثرت از ذات حق میگویند و برخی دیگر تصور  
 کرده اند که چون ذات مقدس حق تعالی بنظر عرفا و صلیین  
 باعتبار مرتبه غیب هویت واحدیت محضه مرتبط با عالم  
 نمیشد و همچنین عالم از این حیث آن جناب ارتباط  
 ندارد

توضیح در صفات اضافیه  
 این صفات اضافیه که در این کتاب  
 مذکور است از صفات ذات حق تعالی  
 نیستند بلکه از صفات ذات  
 مخلوقات است که بواسطه  
 ارتباط با ذات حق تعالی  
 در مرتبه غیب ظهور میکنند  
 و اینها را صفات اضافیه  
 گویند و اینها را باید از صفات  
 ذات حق تعالی متمایز دانست  
 و اینها را در این کتاب  
 ذکر کرده ایم تا از این  
 جهات که در این کتاب  
 مذکور است آگاه گردانیده شود



<sup>۱۶۸</sup>  
 مزار که این مرتبه مقام غنا و کثرت و بی نیازی  
 از عالمین است بلکه ارتباط حق تعالی با عالم و عالم با حق  
 تعالی از حیث مقام واحدیت است و مقام مزبور برتر حیکه  
 سابقا ذکر شده مثل بر اسماء غیر تنابیه و صفات  
 کمالیه محمد و دیماست و از این حیث ممکن است گفته  
 شود که حق تعالی گرچه بعبت بار ذات بسیط من جمیع  
 الجهات الخبیات است ولی از حیث مقام واحدیت  
 و دارا بودن اسماء و صفات غیر تنابیه می تواند تعدد اشیا  
 کثیر شود بدون احتیاج بواسطه عقل اول یا فیض مقدس  
 چه

<sup>۱۶۹</sup>  
 چه بر کسی از اسماء الهی مقتضی مظهر خاصی است و آن  
 مظهر نیز حکم و لکل وجهه موجودات آنها فاستبقوا الخیرات طالبان  
 آن اسم است در اصل وجود و کمالات وجود بعبت بار  
 رحمة رحمانیه و رحیمیه مرتبط با آن اسم نباشد و هرگاه گفته شود  
 اسماء و صفات حق تعالی گرچه بعبت بار مفهوم معایر با ذات  
 کبروی جهات حق تعالی است لیکن از حیث وجود و وجود حق  
 عین ذات باری تعالی بوده و ایجاد کثرت حقیقه در ذات  
 حق نمی نمایند و با این جهت ممکن نیست که نشاء صد و کثرت  
 واقع شوند گفته می شود همچنانکه جهات مخلوقه در عقل اول خبر وجود و  
 وجوب

کتاب جلاله

و جب امور است باری نیستند و صدق علیحد در خارج  
 جزوات عقل اول دارند و با این وصف بعقیده حکما و مشائخ  
 صدور کثرت از عقل اول میگردند بعبارة دیگر جهات ملاحظه  
 در عقل اول و همچنین صفات واجب گرچه دارای ما بازا و  
 در خارج نیستند ولی از قبیل انیاب احوال نیز نمیشوند  
 و این قبیل از امور گرچه بالاستقلال مبدء امور متصله  
 خارجی میشوند لیکن اثر صدور کثرت و علت مصحح معدّه آن  
 آن ممکن است واقع شوند و بنا بر این با تسلیم بودن قاعده  
 در ذره ممکن است گفته شود که آنها نیز واجب را بجهات  
 فوق

فوق الاشیاء خارج از قاعده باید دانست لیکن این توهم نیز فایده  
 و بی وجه است چه صفات که بی جهات حق تعالی و لوازمیکم  
 با جهت بار معنوم متغایزند و لیکن از جهت مصداق انیاب نیست  
 در ذات حق تعالی کسی چه نمی نمایند و از ارجح تمام صفات جمالیه  
 و نفوت جمالیه و جلاله و اسما و لطیفه و قهریه حق تعالی بجهت اندوه  
 و حیثیت فارده است (و جوب جوب حتی صفات بیک که مرجع  
 آن سلب امکان و سلب مکان که عبارت از سلب ضرورت طرفین است حکم  
 آنکه سلب سلب جرات است ارجح بود و جوب که عین آنکه جوب است بیک  
 بدقیق تحقیق صفات اضافیه حق تعالی نیز ارجح باضافه و اندوه شرافت و غیره  
 است

که از جهت جوب و جوب  
 و اندوه جوب است



است که آن عین وجود حق تعالی میباشد بخلاف جهات  
مقتوره در عقل اول چهار جاغ آنها جهت واحد و جهت فاعله  
ممکن نیست بلکه وجود آنها محتاج <sup>به تحقق</sup> کثرت <sup>و اشتغال</sup> است و اشتغال در واقع  
و نفس الامر نباشد <sup>چون این امکانی است بوجهی که جهت بوجود</sup>  
وجود و توان <sup>در وجود عقل اول</sup> نیست پس از صدور وجود عقل اول قهر آشوب گردد  
ظلمت و جهیت امکان خواهد شد و لامرگاه مرجع مایهت امکان وجود  
بصرفه وجود باشد لازم آید که وجود و اجب نیز مشوب باین  
امور بوده باشد و این امور و لوازمه ما با زاده  
خارجند از مدولی نشاء اشتغال آنها وجود محدود عقل اول است

که مقتضای کل ممکن از فی ترکیبی میسر و جزا نشاء حدود امکان خارج  
نیست بخلاف وجود حق تعالی که محدودیت ذات مقدس او  
غیر ممکن است ذات کروی جهات و از جهت واحد و جهت  
فاعله منظر تمام آن اسما و صفات بخوان علی و اتم میباشد و از  
همان جنبه که قادر است از همان جهت عالم هست و از همان  
حسب که عالم است بعینه می است و همچنین نسبت بهایر  
صفات محالیه چرا که از آن جهت که قادر است عالم نباشد  
بایستی از آن حیث جا بیل باشد زیرا در خارج و نفس الامر وجود  
احیان موجوده قابل امتحان نبوده بین علم و لاعلم و همچنین قدرت  
ولا

ولا قدرة وكذا واسطة مقصورية وبعبارة اخرى كما انكيت

مقدس و صرف علم و علم صرف است و از اینجا است درباره

حق تعالی برخی از حکماء فرموده اند علم <sup>حکما</sup> فلان کلمه و قدرت فلان کلمه

المحقق قاطبة فلاسف در زبر التیہ خود گفته اند الواجب الوجود با

لذات واجب الوجود من جميع الجهات والقياسات واین مختلف

جهت خطوط در ذات است و جهت معلولیت و زوج

از سزا حجت مطلقه که از لوازم وجوب وجود بالذات میباشد

بیتف با مکان و مهیت بمعنای کاشف از فقدان عقلی و غیر مرتبه

فوق التام لا محققين لا يجوز بالغير نقل مبدء نقل ذات خود

12/10/19

ماجی می کند

۱۷۵  
منیکرود و انجمنات را و در حقیقت متغایر است و جهت

امکان او که مرجع او بسبب ضرورت یا عدم تا کنده وجود و تسادی

طرفین است ممکن نیست که <sup>باجب</sup> باجوب یا بغیر او که مرجع آن بصورت

و تا که وجود نیست <sup>و نیست</sup> و محض با اهمیت او که حاکی از تصور وجود

او از مرتبه صرفه اطلاق و جوب قیومی است راجع بوجوب و

تقریر مدد و محو ابواب و اصول و تمجید در سایر جهات دیگر

فانهم ولا يكبر من الجاهل بل وازايها است که حکما عظام صد و کشت

راز حق تعالی بشتبار اسما و صفات تجویز نموده و وساطت

مقتل اول را در صد و آن با غمت بار جهات منور به تجویز نموده اند

عمر بن الخطاب



مقدر و دیگر از مقدرات سابقه معلوم شد که تعدد صفات  
 و اسماء غیر قنای بودن آنهاست لکن تخلف کثرت بود چون الوجود  
 و ذات قوی تعالی نبیاست چه مرجع کلیه آنها بود چه وجود  
 که آن غیر عین وجود خداست و است بیانش بر اینکه آنکه  
 مقدر و دیگر مقدر و تفاوتی ندارد چنانکه بدان اشاره شد  
 آنکه از واحد من جمیع الیهات امور کثیره در مرتبه واحد که هر یک  
 در عرض هم باشند جائز نیست اما صدور آنها در مراتب تعدد  
 و بطوریکه هر یک طول هم باشند محظوظ بر اوارا و استوارا و تفاوتی ندارد  
 مرنوره منافی با این نیست و همچنین صدور کثرت از او مستلزم  
 جهات

صلا  
 غیر الیهات تعالی که هر یک  
 در عرض هم باشند جائز نیست  
 اما صدور آنها در مراتب تعدد  
 و بطوریکه هر یک طول هم باشند  
 محظوظ بر اوارا و استوارا و تفاوتی ندارد

جهات منکثره که مخلوق معلول و صادر اول انوار باشد که آن  
 جهات در حقیقت شرط و معدوم صح صدور کثرت باشند از آنکه  
 مبدع و منشاء ایجاد و جودات کثیره باشند منافی با بقا عده  
 مرنوره نبوده بلکه فساد آن میباشد و صدور کثرت فی الحقیقه  
 منتهی بخراب صورت پذیر نیست چه بنا بر قاعده مقرره ممکن الوجود  
 بالذات ممکن الوجود من جمیع الیهات الیهیات لیس لما بالقوه  
 مدعی نیست فی افاده الوجود حلا که از حق در مرتبه اولی عقل اول  
 صادر شود پس از عقل اول بالاستقلال شیئی دیگر صدور یا بد  
 و الا لازم آید که امکان نشاء و جوب با بالقوه و خیل فعلیت باشد  
 بلکه

۱۸۷

بلکه عقل اول فقط ممکن است واسطه و رابط در صدور سایر  
اشیاء از حق شود و عبارت از حق صریح قابلیت قابل گردد  
نه و خیل هر فاعلیت فاعل و از این مقدمه دانسته میشود که طاعت  
عقل اول و سایر عقل در صدور سایر اشیاء از حق تعالی منافی  
باقاعده لا شئ فی الوجود الا الله نیست بلکه موکد و یقین است  
خصوصاً اگر فیض مقدس و وجود عام را اول صادر به اسیم  
چنانکه قول حق است و سابقاً بدان اشاره شده چه بنا بر  
این قول تمام موجودات بحمل فیض مقدس محمول و بعین نسبت  
او بحق تعالی مقرب میباشد و وسائط از این جهت که جهت  
تضائیت

تسمیه  
ج

تضائیت و هریت کافیه موجودات است تقبی و تلقی است  
در بیان تقبی و تلقی بر ظاهر و در کمال  
مقدمه دیگر هرگاه گفته شود چنانکه صدور اشیا کثیره از واحد با هو  
واحد غیر جائز است همچنین قابل بود یک شیئی واحد با هو واحد برای  
اشیاء کثیره و از این جهت برین قابل و مقبول نیز تحقیق نیست  
و خصوصیت خاصه لازمست تعدد خصوصیات قادر در وحدت  
قابل میباشد با آنکه حکماء قیام برای میهولی اولی قابلیت استعداد  
قبول هر صورتی قائل شده اند گفته میشود حل این اشکال از حیث  
سابقه معلوم و بیان اشار شده چه اولاً میهولی اولی واحد من جمیع  
الجهات نیست و ثانیاً در میهولی فقط قبول صورت استعداد و تضائیت  
برای



برای انصاف آنها و بعد که زاده شده ولی حصول استعداد  
مربوبه از قوه بعلیت بشریکه حکما عظام در سلب رابطه  
بقدرم فرموده اند محتاج بحکمت از قیه و محتاج بتوارد صفت و غایب  
حق و تساوق آنهاست که هر سابقی معدوم و فاعل  
ما بعد از آن از قوه بعلیت میباشد نفس مریوی اولی  
تحقق امور مذکوره برای قبول این صورت کافی نیست بعبارة  
اخری قبول مرثی دیگر و چنانکه تحقق طوسی و حکیم قدوسی  
فرموده است بدون تحقق قابل مقبول و حصول کثرت  
مقتور نمیکرد بخلاف علیت و مبدئیت برای شیئی که در آن تحقق  
نفس

۱۹۱  
نفس فاعل کافی است و بیان دیگر حیثیت فاعله و صدور  
و علیت تحقیق مقدم بر وجود معلول و لحاظ آنست بخلاف  
حیثیت قبول و استعداد که بعد از لحاظ مقبول نمود میگرد  
پس قابلیت شیا کثیره توأم با وجود جهات کثیره مصحح  
قبول آنها میباشد بخلاف مشارف علیت و مبدئیت تحقیق  
که مقدم بر تحقق معالیل تحقق مییابد بعد از مریوی امریست  
مبهم بالذات و لا محصل بالتجسس و مبهم بالذات و لا محصل  
قابل فنا و هر چه با و محصل پذیرد میباشد و وحدت او  
نظیر وحدت جنبیه است و در حقیقت نفس قوه و استعداد  
و کلام

و کلام ما در قاعده هر نوبه در وحدت شخصی معینه است چنانچه  
 شیو چنانکه حقیقت بیولی استعدا برای کل صورت است  
 همچنین واجب تعالی فعلیت صرفه و محیی کل فعلیات است  
 لان صرف الوجود صرف کل فعلیه و وجود پس ممکن است بدون  
 واسطه مبدء هر وجودی که مطوی در وجود صرفه است  
 بنیال که چه وجود واجب صرف الوجود و محض النوریه و محض  
 الفعلیه است لیکن وجودات محدوده بنحو محدودیت  
 که ثوب فقدان و عدم در آنها فعلیت دارد مطوی در ذات  
 مقدمه او نیستند تا بعد از واسطه مبدء صدور تمام آنها در تبه

واحد باشد چه اگر کل واحد از آنها با وصف شخصیت و  
 محدودیت از او صادر شود لازم می آید محدودیت ذات  
 که روی جهات او تعالی شانه و اگر صادر از او شی واحد باشد  
 که آن شی بنظر تمام موجودات و منظر فاطبه اشیا بوده باشد  
 آن شی همان فیض مقدس و نفس رحمانی است که گفته شد  
 صدور آن صدور کل وجود است و صدق و ما امرنا الا واحد  
 میباشد و اگر بطور تربت صادر شود مگر قاعده الواحد  
 لا یصدر عنه الا الواحد خواهد بود و همچنین نقض این قاعده بگوید  
 کثیره از واحد حقیقی بی مورد است چه مرجع تمام سلوب

در کلام ما در قاعده هر نوبه در وحدت شخصی معینه است چنانچه  
 شیو چنانکه حقیقت بیولی استعدا برای کل صورت است  
 همچنین واجب تعالی فعلیت صرفه و محیی کل فعلیات است  
 لان صرف الوجود صرف کل فعلیه و وجود پس ممکن است بدون  
 واسطه مبدء هر وجودی که مطوی در وجود صرفه است  
 بنیال که چه وجود واجب صرف الوجود و محض النوریه و محض  
 الفعلیه است لیکن وجودات محدوده بنحو محدودیت  
 که ثوب فقدان و عدم در آنها فعلیت دارد مطوی در ذات  
 مقدمه او نیستند تا بعد از واسطه مبدء صدور تمام آنها در تبه



اگر سلب نقصان باشد در واجب تعالی همان وجود  
وجود خواهد شد چه سلب نقض امکان بمقتضای سلب  
استکمال باشد ثبات کمال است و تمام کمالات در واجب  
تعالی و لعب بوجوب وجود بالذات است و اگر سلب  
کمال باشد در واجب تعالی غیر متصور است چه معطی  
شیء یا فقدان نخواهد شد یا اینکه وجود شیئی واحد در سلب  
امور کثیره کافی نبوده محتاج بوضع کلیه کمالات معلوب عنه  
است بخلاف ایجاد شیئی که وجود علت صدر در بر وجود  
برای آن کافی است و همچنین نقض این مطلب بمرکزیت  
نقطه

نقطه واحد برای انصاف قطار و دو اثر غیر متناهی  
درست نیست چه تصور مرکزیت برای امور کثیره بدون  
الحاظ کثرت غیر متصور است بخلاف مبدئیت چه آنکه  
مرکزیت بهستبار اضافات منکثره حاصل میشود که آن  
اضافات متناخر از طرفین است بخلاف مبدئیت  
و علت حقیقه که بوجهیکه کرار گفته شده مقدم بر صبر دور  
و عین ذات جاعل است علاوه بودن نقطه مرکزی  
نهایت برای انصاف قطار کثیره هر گاه با هستبار  
صرف نهایت بودن ملحوظ شود نهایت امر است صدی  
محتاج

۱۹۶  
و محتاج تحقیقات بودیم نیاید و هرگاه وجود آن به نسبت  
عقل یا بمبای افضل ملاحظه شود پس بهر محاذیات  
آن <sup>باعتبار</sup> و کثرت انصاف قطار کثیره امور کثیره است  
و بمبای واحد تحقق پذیر نیست و همچنین نقض این قاعده  
بوجودت معینه که بهر بار انداختن با وحدت دیگر <sup>اشتباه</sup> است  
حاصل میشود و بهر بار انداختن با وحدت دیگر غیر از  
وحدت اولی اثبنت دیگری حاصل میشود در نهایت  
سخافت است چنانچه طبیعت وحدت هرگاه بمبای وحده  
ولا بشرط ملحوظ شود کمتر در او غیر مقصود است و هرگاه  
بمبای

۱۹۷  
بمبای وحده معین ملحوظ شود پس وحدت دیگر که باو نمیاید  
شده جهات و حیثیات کمتر او در <sup>نقص</sup> است و اینست  
و بهر حال شیئی واحد بمبای واحد نیست در امور کثیره گرفته  
است تا ناقض این قاعده باشد و همچنین نقض  
بحسبیت که قضا و حصول در مکان و انصاف  
باعراض را می نماید درست نیست چه بحسبیت  
واحد حقیقی نیست و حصول در مکان در حسیست  
بصورت قبول اعراض مستند بماده است و ضمناً  
حصول در مکان امر وجودی و از باب تاثیر مستند  
بحسبیت



بحسبیت است و قبول اعراض از باب تأثیر است  
 و در نظر ناقض (امام فخر) وجودی نبوده لعل و انصاف  
 شیئی واحد بفصل و قبول هرگاه بمعنای مطلق انصاف باشد  
 و نظر از باب تحقق متع نبوده و محتاج به تعدد جهات نیست  
 و اگر بمعنای امکان استعدادی و قوه و شایسته سازد  
 با تعدد و تبدل حالات باشد البته در شیئی واحد با هم واحد بود  
 تصور تعدد جهات محقق نمیشود تا موجب نقض قاعده باشد  
 و نیز تصور شود که هرگاه صدور علت از معلول بر حسب خصوصیت  
 خاصه و مناسبت مخصوصه باشد پس علت لذاتها  
 علت

علت نبوده بلکه عینت با خصوصیت و مناسبت علت  
 میباشد و لازمه این امر آنست که هیچ علتی بسیط و  
 واحد حقیقی نباشد از جهت آنکه برای این تقدیر مثل  
 بر دو امر مختلف که ذات و خصوصیت است خواهد بود  
 پس صدور معلول واحد از علت واحد ممکن نیست و هر  
 علتی بنا بر این مرکب خواهد بود و باب ثبات اینست  
 صدور یا قتی امر و حدانی باشد منته خواهد شد چنانچه  
 صدور هم نیز بنا بر این تقدیر مستند بعلت بسیطه نباشد و در غیر اینست  
 نیز امراد بخصوصیت در این مقام مصداق و ملاک صدق است  
 به مفهوم

نه مفهوم آن عبارت دیگر مبدء استیجاب تخصیص معلول  
 معین است بعد و از علت معین و این امر در صورتیکه یک  
 چیز از مبدء اول صادر شود واجب است که عین ذات او  
 باشد چه مفروض انیت که او بذاته علت و جهت علت  
 عین ذات او است و اما در صورت صدور شیا از مبدء  
 در مرتبه واحده از مبدء واحد ممکن نیست که خصوصیت سبب  
 مبدء استیجاب صدور برخی میگردد بعینها مبدء  
 استیجاب صدور برخی دیگر باشد و الا آن در امر  
 امر واحد خواهد شد چنانکه در بیان اوله قائم بقاعده زبوره ذکر خواهد  
 شد

۲۰۶  
 مقدمه دیگر بر مبدء اول رساله اشعار گردید که برخی این قاعده  
 را بوجهی را ضروری و غیر محتاج به برهان دانسته و فقط آنرا محتاج  
 بجهت میدانند و بیان تبیینی را بدین نحو تقریر نموده اند که اختلاف  
 معالیل و تعدد آنها مستلزم اختلاف اضافات آنها است  
 و تعدد اضافات مستلزم تعدد مبادی آنها میباشد و تعدد  
 مبادی اضافات با بابط من جمیع الجهات و الحیثیات  
 منافی است و بوجه دیگر بین هر علتی با معلول معین لابد است  
 از تحقق تناسب و خصوصیت خاصه که بین آن علت  
 با معلول دیگر که میان با آنست تحقق نمیشود و الا  
 لازم



لازم میاید جز صدور هر شیئی از هر شیئی و آن خصوصیت  
 ممکن نیست که زائد بر ذات علت باشد و الا اگر  
 واجب باشد خود علت بوده و قائم بذات شیئی دیگر  
 نخواهد شد و از او جز یک شیئی صادر نخواهد شد اگر بنا بر  
 علت باشد و اگر خصوصیت دیگر محتاج باشد نقل کلام در  
 آن نمائیم هر گاه ممکن باشد محتاج بعقل است پس  
 اگر معلول شیئی دیگر باشد علت بالذات آن شیئی خواهد  
 و نقل کلام در صدور آن از آن شیئی می نمائیم و اگر معلول  
 همان علت باشد نقل کلام در صدور آن از آن علت بنماییم  
 هر گاه

هر گاه صدور آن مستند بخصیصیت گیر نباشد خلاف  
 فرض خواهد بود و اگر مستند بخصیصیت دیگر باشد  
 مستلزم دور و تسلسل خواهد شد و برای رفع دور  
 و تسلسل باین منتهی شود بخصیصیتی که عین ذات علت  
 باشد و چنین خصوصیتی ممکن نیست که متعدد و مختلف  
 باشد و الا لازم میاید که شیئی با ذات خود میان باشد  
 پس ثابت شد که از شیئی واحد زائد بر یک شیئی صادر  
 نخواهد شد و میان دیگر هر گاه از شیئی واحد و چیز  
 صادر شود هر گاه بر آن بدون خصوصیت مبدء آن دو باشد  
 لازم

و اگر جزا علت باشد که آن  
 با فرض وحدت و بساطت  
 لازم می آید بدیه

لازم آید که ذات آن شیئی با ذات خود مابین باشد چنانچه  
 اضافه علیت آن شیئی یعنی اضافه اشراقیه نوریه یکی از آن  
 دو معلول که بوجهی عین ذات او است با اضافه اشراقیه  
 قیومیه او معلول است با ضروری مغایر خواهد بود و اگر بنا بر  
 علت یکی از آن دو شیئی بر حسب خصوصیت مقوم ذات  
 او علت شیئی دیگر باشد مستلزم خلاف فرض ترکیب  
 با فرض بسیط می باشد و اگر آن خصوصیت را بذات آن  
 بخیر باشد البته واجب نبوده بلکه ممکن مستند بذات  
 آن شیئی خواهد بود پس نقل کلام در صد و آن از آن شیئی نایم  
 و دفع

و حالا در و تسلسل با متنی شود بخصوصیت عین ذات آن  
 شیئی است و اگر لحاظ دو خصوصیت علت آن دو امر باشد  
 نقل کلام در آن در خصوصیت می نایم هرگاه هر دو مقوم مبد  
 باشد ترکیب مبد بسیط لازم آید اگر یکی مقوم و یا عین دیگری  
 زائد باشد لازم آید ترکیب یا دور و تسلسل که برای دفع  
 آن باید بخصوصیت عین ذات باشد متنی شود چنین خصوصیتی  
 متعدد نخواهد شد .

و از این بیانات معلوم شد که آنچه برخی توهم نموده اند که اگر  
 بر مان مذکور در آن قوم برای عدم جواز صد و در کثیر از  
 واحد

و اگر چه در این صورت  
 از آن جهت که در این  
 صورت است که در این  
 صورت است که در این  
 صورت است که در این  
 صورت است که در این



واحد حقیقی صحیح باشد لازم آن است که از واحد واحد  
 نیز موجود گردد بلکه واحد حقیقی مطلقا موجود نباشد  
 هر موجودی متصف به وصف است باری میباشد که اقل  
 آن وحدت و یکتا است درست نیست که مطلق  
 اختلاف مفاهیم و عناوین با وحدت مصداق و جهت  
 صدق مستلزم کمالات مصداق در خارج نبوده و قادر  
 در وحدت آن نباشد چنانکه اختلاف مفاهیم اسما  
 و صفات کمالیه در حق تعالی قاطع در احدیت وجودیه او  
 نیز و انشاکاتی هم در خارج بین این مفاهیم در صدق متحقق نیست  
 که بتناق

که بتناق متحقق بر موجودی مظهر صفات کمالیه الهیه تعالی است  
 جمله ذات عالم در جهان با تو یکلیند کسرا ز جهان  
 ماسیم و عظیم و عظیم با شما انحراف مانا خویش  
 نطق از نطق خال و نطق کل هست مجموع حاصل اول  
 و در حسب سراسر حقیقت و در طبع اینها حق بود لای اولی کمالات  
 الهیه بر حسب سراسر صفات وجود کمالات آن نیز شد  
 و ضعف حاصل می نماید چه بالذات این کمالات ممکن نیست  
 ماهیت یا عدم باشد چه عدم طار و وجود و کمال وجود است  
 و ماهیت من حیث هی لیت الاهی است در هر کمالات  
 فاقد کمالات است و با این وصف بالذات آنها نخواهد  
 پس

و صدق صفات از صفات  
 بزرگ است که صفات  
 الهیه است و در صفات  
 الهیه بر حسب سراسر صفات  
 وجود کمالات آن نیز شد

و در حسب سراسر حقیقت  
 و در طبع اینها حق بود لای اولی کمالات

و در طبع اینها حق بود لای اولی کمالات

است

پس باید بالذات کمالات مزبور وجود داشته باشد و این  
 او در پیشی ساری جاری گردد و شدت و ضعف نفسی کمال  
 او شدت و فقر و ضعف کمال پذیرد و مفهوم وحدت شئیت  
 مذکور در کلام متونیم نیز همین قسبل است یعنی تعدد آنها بر  
 حسب مفهوم مستلزم تعدد مصداق نخواهد بود چه  
 مراد شئیت اگر شئیت وجودی باشد پس آن کلم  
 الوحدۃ رفیق الوجود در همه حیث ما دارم مادی با وجود است  
 و اگر شئیت مفهومی باشد بنحیض قضای کثر مصداق  
 با وحدت نمی نماید چه کثر مطلق مفاییم با بی مفاییم مستلزم کثر  
 و تعدد

آنها در تمام مطلق و در تمام  
 ذرات و اجزای آنها است که در  
 کمال و کمالات آنها نیز می  
 باشد و شئیت مفهومی است

و تعدد متشابهات آنها نباشد و میان دیگر از مبدا  
 کل در مرتبه واحد و دویض صادر شود لازم میاید که مبدا کل  
 اثنین و دویض نباشد چه مبدا مزبور را نمیکنیم مبدا یکی از آن  
 دویشی است که آن دویشی فرضاً با هم مبانی و در عرض  
 هم هستند ممکن نیست از همان جهت مبدا شئی دیگر  
 بشود و الا آن چیز با مبانی خود شئی واحد خواهد بود زیرا  
 حیث اقتساب بقوت مقوم معلول و داخل در حقیقت  
 آنست و لذا فرموده اند و ات الاسباب لا تعرف  
 الا باسبابها و حیث اقتساب احد القبا نیین ممکن نیست

و این کلام از تمام مطلق و در تمام  
 ذرات و اجزای آنها است که در  
 کمال و کمالات آنها نیز می  
 باشد و شئیت مفهومی است



۲۱۰  
 نیست حیثیت افتاب مابین دیگر باشد  
 پس باید از حیثیت دیگر مبدئی احسن شود و  
 چون مفروض اینست که حیثیت علیت نمی تواند  
 زائد بر ذات مبدء اعلی باشد پس این حیثیت  
 اگر عین ذات مبدء باشد لازم می آید دو چیز  
 یک چیز شود و بالعکس و اگر هر دو مباحثی با ذات  
 باشد و مجبور باشند و معینا متصف بمبدئیت  
 باشند لازم آید که مبدء کل یک چیز نبوده بلکه دو  
 چیز باشد که عبارت از آن دو حیثیت است این  
 مناف

اینست که عین مبدء  
 مبدء ذاتی نیست بلکه  
 مبدء ذاتی است و مبدء  
 مبدء ذاتی است

۲۱۱  
 منافی با توحید ذات واجب الوجود است و تقریر  
 این وجه بوجه سهل آنست اگر از واحد با هم دو واحد و چیز  
 در مرتبه واحد صادر شود لازم آید که ما فرض واحد  
 اینست باشد چه بالضرورة علیت آن از برای یکی از  
 آن دو چیز غیر علیت و برای چیز دیگر است علیت  
 و برای این دو چیز ممکن نیست که غیر ذات او باشد و لا  
 لازم آید که علت بذاتها علت نبوده باشد و چون  
 آنست که علت علت بالذات است و حیث علیت  
 عین ذات او است پس هرگاه علت دو چیز باشد  
 ذات

اینست که عین مبدء  
 مبدء ذاتی نیست بلکه  
 مبدء ذاتی است و مبدء  
 مبدء ذاتی است





این قاعده آنست که خصوصیت انقباض علت خاصه  
بمعلول خاصه مقوم معلول مزبور و داخل در حریم حوسر  
ذات و مخوم حقیقت و کنه او میباشد بنابر این  
اگر از جهت خاصه و چیز از یک علت صادر شود لازم آن  
آنست که یک چیز بخصوص مقوم دو امر میان با هم میان  
بوده باشد یعنی دو چیز تباين محکم چیز شود و بطلان این  
از ضروریات اولیه عقل است .  
تقریر دیگر - در اثر لوجیا و علم معرفه الربوبه بخصایب تحقیق و تبیین  
رسیده است که ما هو و لم یؤد هل هو فی لیسط واحد  
یعنی

یعنی لم فاعلی و غائی در باب لطیفه ماده حقیقه و لیسط  
آنخصا میباشد و مطالب ثلاث در آنها متحد است  
و بنا بر این اگر یک چیز علت دو امر بسیط شده باشد ملزم  
آنست که دو چیز شود و علیت بجای مرکب بدون  
علیت برای بساط آن امکان پذیر نیست  
امر مخبر بحال مزبور خواهد شد .  
تقریب دیگر - در فن ماقبل الطبیعه بسان تحقیق  
مبهرین گردیده که اختلاف در مراتب وجود است با قرب  
و بعد از مبدأ اعلی است بنا بر این اگر دو چیز در مرتبه در مرتبه  
واحد

و چون مفروض آنست که علت فاعلی  
سبب اولی است یعنی علت فاعلی  
و در حقیقت آنست که سبب اولی  
بعد از معلولین باید بعد از سبب  
معلول و دیگر همین آنرا باشد  
و بنا بر این تقریب با الصواب صحیح





الا وليد علي بن ابي طالب صلوات الله وسلامه عليه وآله  
فرموده (ميتونه عن خلقه ميتونه صفة لا ميتونه غزله) ميتونه  
وضعی است نه عزلی و بر این تقدیر پس از وضوح آنکه علت  
بالذات باید جهت ذات و بعینها جهت علت برای  
معول خود باشد هرگاه یک چیز علت دو چیز باشد  
شکی نیست که علت آن چیز برای یکی از آن دو امر باین  
غیر علتی است و برای چیز دیگر می باشد و بنا بر این لازم می آید  
اگر مبدء دو چیز باشد آن دو چیز یک چیز و آن یک چیز

مسلوبه

و بیایان هر یک از اینها در این کتاب  
الهی و فیلسوفی که در این کتاب  
از هر کدام از اینها در این کتاب  
و در این کتاب از هر کدام از اینها  
در این کتاب از هر کدام از اینها

و چنین شود  
تقریب

تقریب دیگر - هرگاه از یک امر بسیط و حدانی مانند الف  
ب و د مثلاً صادر شود چون بر هر یک از آن دو چیز  
سلب دیگری صادق است یعنی بر ب صادق می آید  
انه لیس بر د و همچنین بر د صادق می آید انه لیس بر ب  
پس بر الف صادق می آید که از او صادر شده است ب  
و ما لیس - ب و چون از آن جهت که از او ب صادر شده  
است ممکن نیست از همان جهت بعینهای که لیس  
بر ب است صادر شود و الا لازم می آید ب و ما لیس  
یکی صادر گردد و مستلزم اتحاد نقیضین که فحش از اجتماع  
نقیضین

تقریب دیگر  
مسلوبه

بر این کتاب  
مسلوبه

۲۲۰  
نفیقین است پس از آنجهت باید صادق آید که د  
از او صادر نشده و حال آنکه مفروض آنست که دو جهت  
در ذات الف که مبدا است نبوده و از همان جهت که ب  
از او صادر شده و از او صادر گردیده است پس صادق آید  
که هم ب از او صادر شده و هم صادق میاید که صادر نشده و آن  
مستلزم اجتماع نفیقین است و از این تقریر اشکال امام  
المشککین بر این برهان بآنکه نقیض صدور ب صادر شدن  
ب است نه صادر شدن چیزی که ب نیست که د باشد  
پس اجتماع نفیقین لازم نمیشاید مندرج میگردد چه صدور  
د

۲۲۱  
د بعینه ممکن نیست بعینه صدور ب باشد بلکه لا  
صدور ب خواهد بود و الا د بعینه ب می باشد  
پس صادق میاید از جهتیکه از او د صادر شده ب  
صادر نگردیده و چون یک جهت بیشتر در او متصور نیست  
لذا صادق میاید که از او از این جهت ب صادر  
نشده است باینکه مفروض آنست که از این جهت  
ب از او صادر شده پس لازم آید که هم از او ب صادر شده  
باشد و صادر شده باشد و اینست مراد حکما از اجتماع  
نقیضین در این قاعده و هرگاه گفته شود این مقدمه که از همان  
جهت



جهت که از او صادر شده صدور ب ممکن نیست اول  
 کلام است چه بارجو از صدور کثیر از واحد این مقدمه منوع  
 و غیر مسلم است گفته خواهد شد که این مقدمه بدیهی و قابل  
 تشکیک نیست چه اگر از همان جهت که ب صادر میشود  
 د صادر شود و بالعکس لازم میآید که ب عین د باشد  
 و بطلان این امر ضروریست معلومست که مراد حکما از جهت  
 صدور در مقام مفهوم علیت اضافی نیست بلکه مراد خصوصیت  
 و مناسبت خاصه است که آن در علت با لذات تمام  
 ذات علت و عین او است همچنین در معلول ذات عین معلول  
 بتقریر

بتقریر دیگر - هرگاه د و چیز از یک چیز صادر شود چون میانیکه  
 ذکر شد تحقق خصوصیت که عین ذات علت است لازم  
 میباشد هرگاه از آن خصوصیت که باز ادبی از آن  
 دو معلول است چیزی دیگر صادر شود بر آن خصوصیت آن  
 خصوصیت و نقیض آن هر دو صادق آید چه خصوصیت دیگر  
 که باز از معلول دیگر است غیر این خصوصیت است نفرض  
 آنست که میش از یک خصوصیت در بین نیست و آن  
 بعضیها بایستی عین خصوصیت دیگر باشد پس هم باید  
 این خصوصیت باشد و هم نباشد و این نیز از تعارض نیست  
 بتقریر

تقریر دیگر - اجتماع دو آنچه دنیست که ب باشد  
 باعتبار دو حیث تعلیلیه مقصور است ولی با و حد  
 حیثیت مستلزم اجتماع نفیضین خواهد شد از آن چنانکه  
 شد اشکال دیگر برخی بر این بر آن بآنکه مرجع صدور و ما  
 لیس که ب باشد بدو قضیه مطلقه است و در فروع نیز  
 عدم تناقض بین این دو قضیه ثابت شده است مندرج  
 خواهد شد که اولاً چون انفکاک بین علت تامه و معلول او  
 مستحیل است مرجع صدور منه کذا و کذا و لم یصدر منه ذاک  
 و ذاک بدو قضیه دائم است نه بدو قضیه فعلیه که معلول در بقا  
 نیز

هر یک بوجه دیگری محقق است و چون علت موجب  
 بذاته مبدء و موجب معلول است و این مبدئیت عین  
 ذات او است ذات بذاته او علت و موجب دو امر  
 مباین بیا هم مباین نخواهد شد و الا ذات او غیر ذات  
 خود خواهد بود .

تقریر دیگر - چون نسبت معلول بعلة موجب همچون  
 نسبت عکس بعاکس و ظل و ذی ظل است لزوم نسبت  
 در وحدت و کثرت بین معلول او با او ضروری و غیر قابل انکار  
 است چه ظل و عکس واحد واحد است و بنا بر این بقدر  
 معلول



معلول با وحدت علت موجب از حرم امکان خارج می‌باشد  
 و هرگاه گفته شود همچنانکه شیئی واحد در مزیای مختلفه  
 متعده دارای عکس متکثره می‌باشد چه ~~تصور در~~ <sup>تصور در</sup> ~~تصور در~~  
 که علت موجب واحد نیز بر حسب ماهیات مختلفه و قایمیت  
 متکثره افاضات متعده بنماید گفته می‌شود در این صورت  
 علت موجب واحد حقیقی نخواهد بود و در صورتیکه افاضه وجود  
 بر این ماهیات در مرتبه واحد باشد چه بر حیکه سابقا  
 شد اضافه توریه او با همیت خاصه با اضافه دیگر او با همیت  
 دیگر ممکن نیست متحد باشد و چون مجدد اضافه عین ذات  
 او است

او است تعدد اضافات مستلزم تعدد مضایفین  
 سابق الذکر خواهد شد بعلوه کلام در صد و متعدد است  
 در امر بسیط و حدانی در مرتبه واحد و با فرض تعدد قوایل هرگاه  
 قابل ماهیت نوعیه باشد که قبول کثر اشخاص بنماید نوع او  
 منحصر در فرد واحد نباشد می‌ماند که در محل خود بمضایف تحقیق  
 رسیده کثر اشخاص بدون ماده قابل کثر امکان پذیر  
 نمی‌باشد و وجود ماده بدون صورت و کثرت افاضات  
 و اضافات محقق نخواهد شد و هرگاه ماهیات مختلفه نوعیه  
 باشد قبول آنها در وجود را در مرتبه واحد با فرض اختلاف  
 آنها







بایستی زائد بر ذات علت نبوده بلکه عین ذات او باشد و بنا

براین افرض مابین الف و ب باشد و قلا لازم

[illegible]

و خودی یافت نشود مگر آنکه یکی از آنها بواسطه یا بغیر واسطه

لست دیگری باشد و این امر ظاهر الفساد است چه وجود موجبات

نیکه برخی علت برخی دیگر نبوده و تعلق بدیگری نداشته باشند

علوم و معین است لذا حکما در الیمن طرق متعدده خفیه برای

عج صد و کشت از مبداء علی بدون لزوم محذور فوق ذکر

شهر قزوین

فرموده اند و حاصل آنچه حکما و مشاء بتقریر محقق طوسی و حکیم

قدوسی در شرح اشارات پس از تمهید مقدمه مذکور داشته اند

آنست هرگاه فرض نایم مبدء اول تعالی شأنه چون الف

لکه از اوشنی واحدی در اول مراتب همچون ب صادر شود چنانچه

است که از آن مبدأ اول توسط صادر اول چیز دیگری چون

ج صا درود و تحسین از ب قتها فی امر و گیری چون و صند

یابد در این صورت در ثانی مراتب دو چیز پیدا شود که آن ج و د است

که بین آن دو مرتب می‌شود و یکی از آنها بر دیگری تقدم ندارد و

برای تقدیر هرگاه صد و پچهره از اسافل توسط عالی مجوز ما یم  
جائز

1





که از سافل نظر با فرق خود چیزی صادر شود و ترتیب بود در این  
 مافوق یکی هستند اعتبار نمایم آنچه در این مراتب است  
 اصغاف مضاعف خواهد شد و اگر از این مراتب تجاوز  
 نمایم وجود کمتر آنکه عدد آنرا نمیتوان احصا نمود الی مالا نهایت  
 حاصل خواهد شد و پس از تهید این مقدمه گوئیم که بر معلول  
 اول پس از عدد را بنده به اعتبار کثرت اضافات کثرت  
 بخو که اشاره میشود عارض میگردد چه از برای آن معلول اول  
 شش هبت که آن عبارت از نصیبت و وجود و وجوب با غیر  
 و امکان و تعقل مبدء و تعقل ذات است محقق میگردد زیرا از  
 حیث

حیث صدور آن از مبدء از برای او وجود محقق میگردد و بهای  
 آنکه از برای او پس از عدد در مبدءی مغایر با مبدء است  
 از برای او نصیبت محقق میشود و به اعتبار نصیبت نصیبت او وجود  
 او که بر او عقل زائد است و آنکه نصیبت او محقق عدم و وجود  
 خود نیست برای او امکان حاصل میگردد و به اعتبار نصیبت  
 وجود او مبدء خود که علت موجب او است معروض و وجوب  
 بالغیر میگیرد و به اعتبار آنکه او مجرد قائم بذات میباشد  
 معروض تعقل ذات و تعقل مبدء خود میشود و به اعتبار آنکه این  
 جهات شش گانه دو تایی از آن مشترک در بالقوه بودن میباشد  
 که آن

و حجاب در صفات سرمد و غایب  
 مع

در هرگاه که تمام شود تعقل  
 ذات و تعقل مبدء و عین  
 ذات عقل است مع



که آن جهت امکان است بخار شده بر این تغییر ابراهیم

که نقل ذات و نقل مبدءین ذات عقل است و راند

بر ذات او نیست که ایجاد کثرت نماید و جواب آنست که چنانچه

تغایر اعتباری برای صحت بودن صد در کثرت کافیت

و دو تایی دیگر که آن وجود و نقل مر ذات خود باشد در آنکه

آن دو حالت ذات و از جهت آنکه بالفعل است میباشد

اشتراک دارند و دو تایی باقی که آن وجوب مبدء و نقل

مبدء باشد در آنکه حالت او که مستفاد از مبدء است میباشد

مشترک هستند پس باین اعتبار یعنی از جهت اشتراک هر دو

حالت

و باعتبار آنکه از جهت ذات  
و دو تایی آن مشترک در  
لغوه و سبب میباشند که آن  
هیئت و امکان است

حالت در یکو صف از این جهات تعلیل موجود در عقل اول

تغییری نمایند و اعتبار آنکه دو جهت اول و دو جهت دوم

از این سه جهت در آنکه حالتی هستند در ذات او اشتراک

دارند و دو جهت اخیر از آنها اعتبار آنکه دو جهت اول

و دو جهت دوم از این سه جهت در آنکه حالتی هستند در

ذات او اشتراک دارند و دو جهت اخیر از آنها اعتبار آنکه

آن دو جهت حالتی هستند از برای او بقیاس مبدء خود مشترک میباشند

باین اعتبار تغییر میشود از این جهات به ثبوت موجود در عقل

اول یعنی چهار جهت مرجع آنها را به کجبت می نمایند و مرجع

دو جهت

و جهت اخیر را یک جهت دیگر از مجموع به تشبیه تغییر  
می نمایند و صادر اول از بعد بالذات از این جهات همان وجود  
است که اصل در تحقق و نشاء آثار است و همیت تابع او  
در خارج و محمول بالعرض است و معلول اول عبارت از این  
هر دو چیز است و چهار جهت باقی لازم آید میباشند چه مکان  
لازم به همیت است و از حیث نسبت آن به متصلی بوجود آورنده  
تعلق ذاتی و تفرع و تعلق هر مبدء لازم او است هرگاه لحاظ  
شود با این حیثیت با مبدء او و اسم عقل اول شامل این شش چیز شود  
التهامه و دلالت او بر وجود و همیت بالضمین است و دلالت آن  
بر چهار

و همگی فاعل و امور عدیه اعتباریه برای این امر اتفاق  
صالح میباشند و این بخلاف سلوب اضافاتی که در تحقق  
اعتبار میشود چه سلوب اضافات در خارج بدون تحقق  
چیز دیگری خبر نمیشود سلوب غنی که عبارت از سلوب محمول  
الیه باشد تحقق نمیشود و هرگاه صحیح باشد استناد  
ثبوت غیر سلوب اضافات دور لازم خواهد آمد اما  
احتیاج تحقق اضافه در خارج تحقق مضاف الیه در خارج  
پس بسیار واضح و روشن است و اما تحقق سلوب تحقق  
سلوب پس از جهت آنکه سلوب امور وجودیه از پیش بدون تحقق  
قدرا

یعنی سلوب غیر و سلوب الیه  
یعنی سلوب و سلوب غنی  
یعنی سلوب الیه



فقدانی در ذات معلوب غنه باز آن معلوب ممکن نخواهد

بود و معلوب امور عدمیه تصور پذیر نبوده بلکه مرجع آن بطلب

در طلب است که آن عبارت از وجود و ناکله وجود است

و متوجه صد و کثرت خواهد شد و باین تحقیق معلوم شد که آنچه

برخی تصور نموده اند که تحقق معلوب معلوب الیه و لود

علم ربوبی کافی برای تحقق معلوب معلوب غنه و ثبوت ضرورت

و مضایقه است در خارج تحقق اضافه خارجاً ممکن نیست اگر اضافه از خارج

اشراقیه باشد چه اضافه اشراقیه طرف آور است نهایت

وجود طرف بعین وجود اضافی است زیرا سابق بر آن و اضافه

مقول

خواهد بود و اما در صورتیکه تصور نشود ذات و عقل گردد

و همانست و پس از برای او تحقق و ثبوتی در نفس الامر نخواهد

بود و همچنین از برای طلب انتفاء او تحقق نمیباشد

انصاف علت با تصور میشود و نیز از این تحقیق عدم

استواری توهم برخی باینکه خصوصیت واحد کافی

برای ایجاد دو معلول میباشد یعنی ممکن است از

برای یک علت یک خصوصیت متحقق شود باز دو معلول

یا زیادتر و بر مانی بر امتناع آن اقامه نگردیده چنانچه

بیانات سابقه معلوم شد که خصوصیت خاصه باستی

مرج

مرج صدور معلول خاص معین بامو معین از علت خاصه  
 معینه باشد معلوم است که یک خصوصیت مرج  
 صدور دو امر مباین بامو مباین نباشد مگر آنکه  
 مرج قدر مشترک بین آن دو امر باشد یا آنکه قدر مشترک  
 بین دو خصوصیت مرج صدور قدر مشترک بامو مشترک باشد  
 و هر دو این حقوق بر خلاف مفروض است و پس از معلوم  
 شدن این مقدمه گوئیم که عقل اول از جهت وجوب وجود باین  
 و تعقل باری که حال او است بقیاس بمبدء خود و آیه  
 بصورت است مصدر و فاعل بابه الوجود از برای وجود  
 عقل

عقل و ووم میگردد و از جهت وجود شوب بامکان و  
 امکان و مهیت و تعقل ذات که اشبه بماده است  
 مبدء فاعل فلک اول میشود بخاطر تفصیلی از جهت وجود  
 و تعقل ذات که اشبه بصورت در بین جهات راجع  
 بذات او است مبدء نفس فکلی و صورت و صورت  
 او میگردد و باعتبار مهیت امکان که از بین این  
 جهات اشبه بماده است مبدء ماده او میشود و همچنین  
 تأوده عقل و نه فلک یعنی تأمنقی شود تعقلی که مبدء هیولی  
 عالم عنصر شود و از او عقل و فلک میگردد صادر گردد و از آن



۲۵۲ گفته شد لازم نیاید که هر عقلی مبدء عقلی و فکلی شود چه  
 هست که اختلاف در معانیست با اختلاف جهات  
 موجوده در عقل است و از این لازم نمی آید که اختلاف  
 جهات موجوده در علت چنانچه نشاء صدور معانی کثیره  
 بیکس نباشد چه موجب کلیه کفها منقلب نشود و عقول نیز  
 متفق در حقیقت و نوع نیستند اتفاق مقتضیات آنها  
 لازم باشد و این نکته نیز ناگفته نماند که اعتبار جهات  
 در عقول برای رعایت لامؤثر فی الوجود الا هو و لیس  
 لما بالقوه مدخله فی ماده الوجود مسلماً میباشد و الا  
 ممکن

۲۵۳ ممکن است بدون لحاظ جهات به تقریریکه در مقدمه مذکور  
 در کلام محقق طوسی اشاره شده کثرت صادر شود با اینکه  
 از عقل اول بالاستقلال چیزی صادر شود و از مبدء متوسط  
 او چیزی دیگر و بکذا بشتر چنانکه گفته اند لیکن این با قاعده اول  
 مذکور متعارض است و سید اعظم حکماء الیقین و قدوه  
 اعظم فلاسفه رباین محقق با راع داماد پس از ذکر طریقه  
 مشائین در تفسیح صدور کثرت از ذات قدوسی است  
 باری تعالی بر آن حیثیات و اعتبارات افزوده و  
 جهات و اعتبارات را بدین عبارت . . . فرموده  
 و من

و من میگویم شرکای مراد از این ملاحظه ایها می شده است  
 و حیثیات مرتبه اولی را بیشتر اعمتبار باید کرد چه  
 حیثیت جنس و حیثیت فصل در مرتبه حیث مایهیت  
 مرسله و حیث حقیقت نوع و حیث تشخص در مرتبه حیث هیوت  
 تشخص و حیث مفهوم مابالقیه بحسب جوهر ذات و حیث فعلها  
 و حیث مفهوم مابالفعول بحسب استناد مابالاجاعل  
 و حیث تقرر و حیث وجود در مرتبه حیث انیت و حیث وجود  
 سابق و حیث وجود لاحق در مرتبه حیث وجود بالیغ و حیث  
 تعقل ذات و صفات و لوازم در مرتبه حیث تعقل ذات  
 خود

خود و حیثیت تعقل ذات مبدء حیثیت تعقل افعال و محولات  
 او و در مرتبه حیثیت تعقل مبدء و وجوب سابق و لاحق متضمن است  
 و نیز بعد از جعل معلول اول و حیثیت دیگر اعتباری نفس  
 الامر می عارض ذات جاعل حق و عکس بر او می شود و یکی ابداع  
 و ایجاد معلول اول مخصوصه که از مرتبه سابقه بر ذات است و  
 سبباً بالذات و دیگر جاعلیت و ایجاد اضافی که منضایف  
 مجهولیت آن معلول و در مرتبه آن مجهولیت اضافی است پس  
 مجهولات در مرتبه ثانیة افاضت علی حسب تکثر ملکات حیثیات  
 و اعتبارات متکثر باشد و در دیگر مراتب متنازله علی  
 حسب



۲۵۶  
حسب تزايد و نقصا غما متراید و متضاعف استی  
و هر قدر طریقه اشراقین از ائمه حکمت و مسلک و قیمن  
از اولیا معرفت در کیفیت صدور کثرت از واحد حق  
حقیقه اصلیه احاطه بر مدیانه بدین نحو تحریر فرموده و الله و  
اشیاخ رواقیه و لایما الاشراقین منم چنین تقریر کرده اند  
که بر نور قاهر عالی و اشراقی و افاضت شعاعی بر نور صاف  
و بر سافل راقری ذاتی و مقهوریتی و ذل عاشقین قیاس  
بذات عالی و بر عالی را استغای ذاتی و قاهریت  
سلطنتی و غمغوثیتی نسبت بچهر ذات سافل لازم جوهر  
ذات

معلولیت

نور حق و حکم کبرائی جاعل مطلق و حیثیت استغنیای ماری  
 ذات اله سبحانه علی الاطلاق و حیثیت فاضله فیض شرح  
 بر سافلات و حیثیت اشراق شعاع بر انوار سافله است  
 بحسب کثر این حیثیات اعتبارات ذات حق جاعل  
 نام غیر سلطان منکر میشود و اما در سایر انوار مجرده قدسیه  
 از جهت انعکاس شعاع و قاهریت اشراق هر عالی بر اقل  
 و مقهوریت غشاق بر سافل و الیراد و تضاعف اشعه  
 منکسر و تعاقب بدائع فیوضات و اصطحاب عجائب  
 مناببات اقطار و استینار و استهباج و استعاق و  
 مطالع

مطالع و مشاهد هر یک یک قیاس بحجاب متعالی نور مبدی  
 المبادی و در باب آثار بلا واسطه در عرض سلسله  
 قاهریت نسخ ذات و نورانیت جوهر هویت و تارة بوط  
 متوسطات مترتبه سلسله طوسیه ابداع و افاضه جهات تکمیل کثرت  
 اعتبارات و تصحیح ستم و تشکرات الی الواحد الحق سبحانه  
 و تکرار انوار عقول و نفوس مجرده سماویه بسیر و ناز و ناره  
 حصرو عقول نوریه قاهره ارباب انوار فکریه و مخیریه فوق  
 نطاق احصا چنانچه قرآن حکیم می فرماید و ما یعلم جنود ربک  
 الا هو متبع الدلیل و متصح السبیل است و ایشان اثبات  
 صور







خواهد شد از این دو مقدمه دانسته شد که یک معلول نیز دارای  
 دو خصوصیت میباشد که یکی از آنها مرتبط یکی از آن دو علت  
 و دیگری مرتبط بعلة دیگر باشد و همچنین دو علت نیز دارای  
 یک خصوصیت میباشد که یک معلول از جهت آن خصوصیت مرتبط  
 بهر دو باشد چنان با فرض میانیت آن دو علت مکان پذیر  
 نیست و بعبارة دیگر چنانکه جائز نیست اثر آن خصوصیت اصد  
 از برای علت اصد بقیاس بدو معلول همچنین جائز نیست اثر آن  
 خصوصیت اصد از برای معلول واحد بقیاس بدو علت بلکه اگر  
 فرض شود لا محاله بقیاس بقدر مشترک بین علتین خواهد بود و از این  
 بیان

از این دو مقدمه دانسته شد که یک معلول نیز دارای دو خصوصیت میباشد که یکی از آنها مرتبط یکی از آن دو علت و دیگری مرتبط بعلة دیگر باشد و همچنین دو علت نیز دارای یک خصوصیت میباشد که یک معلول از جهت آن خصوصیت مرتبط بهر دو باشد چنان با فرض میانیت آن دو علت مکان پذیر نیست و بعبارة دیگر چنانکه جائز نیست اثر آن خصوصیت اصد از برای علت اصد بقیاس بدو معلول همچنین جائز نیست اثر آن خصوصیت اصد از برای معلول واحد بقیاس بدو علت بلکه اگر فرض شود لا محاله بقیاس بقدر مشترک بین علتین خواهد بود و از این بیان

بیان دانسته شد که استناد معلول واحد بدو علت  
 مستقلاً مطلقاً چه بر سبیل اجتماع و چه بر سبیل تعاقب و چه  
 بر سبیل تبادل ممکن نیست و آنچه گفته شد باطل بر سبیل  
 مشتاقین است برخی تصور نموده اند که بنا بر قول محققین فلاسفه که علت  
 حاجت بعلة امکان ماهویت در ماهیات امکان که است و طبعی است و در حقیقت  
 فقرت در وجودات و علت بمقیه شیئی یعنی علت موجوده  
 آن میباشد معنی از تجویز صدور کثرت از واحد حقیقی میباشد  
 چه بنا بر این قول حق تعالی علت موجوده عقل اول و علت بمقیه  
 آنست و ابقاء آن بدون افاضه فیض جدید غیر متصور است  
 و از

معلول  
 و آنچه گفته شد باطل بر سبیل  
 مستقلاً مطلقاً چه بر سبیل اجتماع و چه بر سبیل تعاقب و چه بر سبیل تبادل ممکن نیست و آنچه گفته شد باطل بر سبیل مشتاقین است برخی تصور نموده اند که بنا بر قول محققین فلاسفه که علت حاجت بعلة امکان ماهویت در ماهیات امکان که است و طبعی است و در حقیقت فقرت در وجودات و علت بمقیه شیئی یعنی علت موجوده آن میباشد معنی از تجویز صدور کثرت از واحد حقیقی میباشد چه بنا بر این قول حق تعالی علت موجوده عقل اول و علت بمقیه آنست و ابقاء آن بدون افاضه فیض جدید غیر متصور است و از



و از اینجا هست که گفته اند ممکن من ذاته لیس من علمه کون  
 ایس پس ممکن بالذات بوی عدم میرود و فیض جدید  
 باقی می ماند و لازمه این امر صدور کثرت است از واحد حقیقی و جواب  
 این اشکال آنست که ابقاء شییی مستمر قرار دادن همان وجود  
 اولست نه افاضه فیض جدید و بجای آن دیگر همان خصوصیت  
 که مقتضی افاضه معلول کافی برای ابقاء و استمرار دادن  
 وجود معلول میباشد و محتاج به خصوصیت یکسانیت در هرگاه نیست  
 ابقاء محتاج به فیض جدید باشد بستی در آن دوم و خصوصیت  
 ملحوظ شود و بکذا لازمه آن ترکیب و احد حقیقی یا عدم صدور  
 بکثره

چه اعاده معلوم  
 مستغنی و فیض ثانی  
 مقایسه با فیض اول  
 است

مباین با فیض اول  
 و محتاج به خصوصیت  
 دیگر در ذات است  
 باشد

از آنها اثبات مجردات است و دیگری اثبات عالم مثال  
 است و دیگر قاعده امکان اشرف است و دیگر اثبات کثرت  
 قوای نفس است بنا بر عقیده برخی و دیگر قاعده انفعال الواحد  
 لا یفعل شئی القابل الواحد الا واحد است بتقریبیکه گذشت یعنی  
 بنا بر عقیده جمهور از حکما اما تفرع اثبات مجردات تشکیل و بادیات  
 امریه بر قاعده مبروره پس از بیانات مافیه روشن و آشکار  
 گردید و معلوم همین و هوید اشد که حکماء مشائیین ترتیب فیض  
 نظام کل و عالم وجود و اثبات عقول ده گانه طولیه را بر این  
 قاعده بتبی نموده اند و همچنین حکماء اشراق و فلاسفه رواق  
 بمعونه

هم غفیر از حکما که گفته اند  
 از فروع قاعده مبروره است  
 و احد بر مفسرین علمیه می یابند  
 صح



۲۶۸  
 و از این جهت که گفته اند ممکن من ذاته لیس من علمه کون  
 ایس پس ممکن بالذات بوی عدم میرود و فیض جدید  
 باقی می ماند و لازمه این امر صدور کثرت است از واحد حقیقی و جواب  
 این اشکال آنست که ابقاء شییی مستمر قرار دادن همان وجود  
 اولست نه افاضه فیض جدید و بجای آن دیگر همان خصوصیت  
 که مقتضی افاضه معلول کافی برای ابقاء و استمرار دادن  
 وجود معلول میباشد و محتاج به خصوصیت یکسانیت در هرگاه نیست  
 ابقاء محتاج به فیض جدید باشد بستی در آن دوم و خصوصیت  
 ملحوظ شود و بکذا لازمه آن ترکیب و احد حقیقی یا عدم صدور  
 بکثره

۲۶۹  
 و از این جهت که گفته اند ممکن من ذاته لیس من علمه کون  
 ایس پس ممکن بالذات بوی عدم میرود و فیض جدید  
 باقی می ماند و لازمه این امر صدور کثرت است از واحد حقیقی و جواب  
 این اشکال آنست که ابقاء شییی مستمر قرار دادن همان وجود  
 اولست نه افاضه فیض جدید و بجای آن دیگر همان خصوصیت  
 که مقتضی افاضه معلول کافی برای ابقاء و استمرار دادن  
 وجود معلول میباشد و محتاج به خصوصیت یکسانیت در هرگاه نیست  
 ابقاء محتاج به فیض جدید باشد بستی در آن دوم و خصوصیت  
 ملحوظ شود و بکذا لازمه آن ترکیب و احد حقیقی یا عدم صدور  
 بکثره





بمعونه آن حقول طولیه و مشکافه را اثبات نموده و فضاء عالم امر و  
 خلق و اثبات عالم مثال را نیز بر کت این اصل محکم بنیان  
 و تثبیت بذیل این قاعده پرفائده و عایدتین فرموده اند و اما  
 تفریح عالم مثال بر این قاعده پس از جهت آنستکه اثبات آنرا  
 بمعونه قاعده امکان اشرف می نمایند و قاعده الواحد لا یحید  
 عنه الا الواحد بنا بر تقریر مشهور از مبانی قاعده مرئوسه می باشد  
 و اما ابتداء قاعده امکان اشرف تقریر یک شیخ اشراق در کتب  
 و رسائل خود فرموده و دیگران از آن بزرگوار متابعت نموده بر  
 قاعده نامبرده آنستکه اگر مایهتی از مایهات امکانیه دارای افرادی  
 باشد





